

تاریخ مسر و طه ایران

جلد دوم

نویسنده

کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳

گفتار هشتم

چگونه در بار بارانش گردانید؟

در این گفتار سخن راننده بخود از
پشامدهای مدعاچه ، از زمان گشته شدن
اتابك تا هنگامیکه زمیبه به آشوب میدان
نویخته آمده گردید .

کشتن اتابك يك شاعکاری به شمار است . و چنانکه خواهیم دید
دلسوزی نابجای این شاعرکار دلهای درباریان را پر از بیم و ترس گردانید ، و
مجلس باتابك جایگاه آزادیخواهان را در دیده پیگانگان و الاثر ساخت ، و
پس از همه اینها ، کارها را برای دیگری انداخته يك دور خودی
برای تاریخ جنبش مشروطه یاز کرد . عباس آقا جانبازی بسیار مردانه ای نمود .
اتابك با آن راه نرنگی که پیش گرفته بود جنبش آزادیخواهی را در همان آغازش ،
نا انجام گزاردی ، و آشوب و درهم کاری بسیار بمیان انداخته تسوده ایران را میکبار
بی آبرو گردانیدی . بدترین دشمنان کسبست که در جامعه دوسنی رخ نماید و آنهم چون
اتابك مرد آزموده کهنکاری باشد . عباس آقا با خون سرخ خود آزادیخواهان را رو به
سفید گردانید .

لیکن شکفت است که دارالشوری خود را بیگانه گرفته ، نمی خواست باین جانبازی
گراتیبهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابك چیرگی نموده میخواستند آقای
خود را يك مرد نیکوکار و يك وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را يك آدمکش سیاهکار
باز نمایند .

شب یکشنبه نیم شهریور (۲۲ رجب) که آذربایجان رو داد ، فردا از آغاز
روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط چهارستان گرد آمدند ، و در باره
پیشامد بگفتگو پرداختند تلگراف پایین را که نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای
شهرها فرستادند :

و تلگرافخانه های عموم ولایات بحکم رانجمنهای ایالتی و ولایتی اطلاع بدستند ،
و دیروز (۱۱) ماه اتابك اعظم وزیر داخله برای معرفی وزراء جنگ و عدلیه حسب الرسم
و بمجلس شورای ملی حاضر شده بعد از انعقاد مجلس دو ساعت از شب رفته در بیرون بهارستان



کسروی ، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد دوم)

چاپ سیزدهم : ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم : ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم : ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم : ۱۳۶۳

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر ، تهران

حق چاپ محفوظ است .

تیراژ : ۱۶۱۵۰۰ نسخه

« در موقع درشکه نشستن از طرف دو نفر شخص مجبور الحال بگلوله رولور مضروب و ،
 « بناسله چند دقیقه برحمت ایزدی پیوست قاتل با رفیق فائز بلافاصله خود را کشته مجلس ،
 « شورای ملی باتفاق اتمام دولت بعد تمام مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد ،
 « و مرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم آتابک اعظم از ضایعات عظیمه و موجب
 « تأسف و تحسرت کلی است امید است کشف منشأ فساد و جزای قانونی مرتکب و شرکاء ،
 « او در سایه قدرت و سطوت مجلس شورای ملی بسجولت میسر و از برای عموم ملت ایران ،
 « تشفی عادلانه حاصل شود .»

سپس چون هنگام پستین مجلس برپا گردیده گفتگو آغاز یافت ، نخست محقق الدوله
 که از نمایندگان خراسان ولیکن از هواداران درباری بود ، بآبک تندی سخن پرداخته
 چنین گفت : « با این وضع رفتار که اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا
 کردند لازمست که اکیداً از طرف مجلس ارائه ترتیبی خود که اشخاص خاین را مرکز
 یاری اینگونه تجاوزات نماید .»

پس از وی ، سید محمد تقی هراتی که از هواداران ویژه آتابک می بود بپایرخواست
 و لایحه ای را که بازاریان نوشته و با خود به مجلس آورده بودند خواندن گرفت . این
 بازاریان را همان سید محمد تقی و بستگان آتابک واداشته بودند ، و در لایحه شان پس از
 دیباچه ای چنین نوشته میشد : « اکنون که این واقعه بزرگی که قتل این شخص شخیص
 محترم که صدراعظم مملکت و اول مشروطه خواه و خدمتگزار بدولت و ملت بوده است
 بظلم و طغیان واقعه شد لهذا با کمال احترام استدعا مینماییم که جداً مجلس محترم از
 هیئت وزراء و حکومت شهر قاتل و محرک این عمل شنیع را خواسته مجازات قانونی دهید
 والا ما اصناف شما و کلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت .»

چند ساعتی با این سخنان گذشت . کسانی فرصت یافته سهمهای بد خواهانه خود را
 بیرون ریختند . دیگران نیز یا از بیم ، و یا از آنکه در آزادیخواهی تا این اندازه همراه
 نیبودند ، خاموشی ایستادند . گفته شد مجلس کمیونی برگزید که بجهتجوها و بازرسیهای
 شهرتانی و عدلیه نگرهبانی کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سرانجام آن کردند که
 تلگرافی برای شاه ، که اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ، و پس از همدردی و
 دلسوزی ، پنا فکاری دولت را در بازجویی و بازرسی و دنبال کردن گناهکاران
 خواستار گردند .

از آتابکی که آنهمه دروغها و نیرنگها را دیده بودند هواداری مینمودند . شگفتنتر
 آنکه کسانی بهانه آورده میگفتند : « گذشته ها هرچه بوده باشد . در همان نشست اخیر
 مجلس آتابک دلسوزی بسیار بمشروطه نشان می داد .» بیخردان یگفته های فریب آمیز
 او این ارجح را می نیادند .

اینها نمونه ایست که آتابک بیشتر نمایندگان را زیر دست خود گرد آورده مجلس

را از زیر و انداخته بود . کاری باین یکی رخ داده بود و مجلس باز ارجح نمی نهاد . از
 آنسوی در بیرون نیز بسیاری از دشمنان مشروطه جنب و جوش مینمودند ، و چنین میخواستند
 که دولت پیشاعده را عنوان و کسانی را از سران آزادی دستگیر گردانند . از روزنامه
 ها نیز ندای وطن ، که دارنده اش مجدداً اسلام گردانند ، جز در پی سود خود نبود .
 پیش آمد را در میان چارچوبه بیاید ، وزیر عنوان : الله وانا الیه راجعون ، آگاهی دار .



پ ۱۴۸

سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهرتانی دست باز کرده میرزا
 صادق طاهباز را بنام همراهی با عباس آقا ، و همچنین شاگرد عباس آقا و کسانی

دیگری را بگرفت و بر زندان انداخت. برادر عباس آقا از تهران گریخته در قزوین پناهنده شد و خود را کشت.

جنازه عباس آقا که دو روز بیشتر بر روی خاکها بود کسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستند که بابشان سپرده شود تا بجاک سپارند. ولی شهربانی توبه رفت و خود شبانه آنرا با خواری بسیار بجاک سپرد. چنین گفته میشد که او را نخست با عیان جازقه و شلوار که بتن میداشت در گودالی انداخته خاکي برویش ریخته اند. لیکن سپس از ترس آگاهی آزاد بخوانان بیرون آورده کفن کرده اند.

تا سه روز بدینسان چیرگی از سوی دربار نمی بود. و آزاد بخوانان نمی توانستند سخنی بگویند یا آزادی بگیرند. ولی کم کم زبان آنان باز شد. نخست روزنامه روح القدس که آن زمان تازه بیرون می آمد، در شماره های چهار و پنج خود گفتارها در بدی اتابک نوشت و از رفتاریکه با جنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد. از آن سوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته بر قنار شهربانی خسرده گرفت. دیگر انجمنها نیز بسا وی هم آواز گردیدند. کم کم در مجلس نیز این گفتگو میان آمد و نتیجه این شد که شهربانی دیگر کسی را نگرفت و داستان در اینجا پایان یافت.

از آن سوی کسانی بیازجویی از سر خاک عباس آقا پرداختند، و شادروان قاضی اریاکی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره کوشیده، فیروز شدند، و خوابگاه چارویان آنچنان با غیرت را پیدا کرده گلکار گزاردند، و آنرا یا گنج و آجر بالا آوردند. سپس روز شنبه پانزدهم شهریور (۲۸ رجب) که روز هفتم مرگ آن جوان بود نزدیک بدو هزار تن از آذربایجان و تهرانیان و دیگران رو بسر خاک آنچوان گزاردند. و دسته گل فراوان بروی گورش ریختند، و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند. شادروانان ملك المتكلمین و بهاء الواعظین گفتارها را فند و ارجشناسی از جانفشان عباس آقا نمودند. بدینسان پذیرایی شایسته ای بجا آوردند.

این در تهران بود. در آذربایجان چنانکه گفتیم، از چند روز پیش جنبش به دشمنی اتابک درخوی و تبریز می رفت، و این بود عمینکه آگاهی ارکشته شدن اورسید پشادمانی برخاستند. در تبریز قلیچ آقا با شمشیر آخته ای بدست، سوار اسب گردیده، بکدسته از مجاهدان را پندار خود انداخته بسا موزیک بی بازار آمدند. و کشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند. باران بان پشادمانی چراغها را روشن گردانیدند. از آن سوی دربار عباس آقا، چون در روزهای نخست که آذربایجان بودش دانسته نبود بکاری برخاستند، ولی سپس که دانسته شد آذربایجان و خود از مجاهدان می بود به وسیع یک ختم یا شکوهی پرداختند. و روز آدینه بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) در مسجد میدان مقصودیه ختم گزاردند. آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و بازمی گشتند. مجاهدان

صف بصف یا موزیک و بیرق در آمد و شده می بودند. فردا شنبه تا نیمروز تیر بر پا می بود. و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار ز توی که از مجاهدان قفقاز شمرده میشد بیک گفتار شیوا و هنایانده ای به ترکی و فارسی پرداخت. و شعرهای بجایی خواند و دلهای همه را بسکان آورد. و در پایان چنین گفت: «بسیار ای برادران در صفات مجاهدی تاسی باین جوان مرحوم کرده خائنین بودین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاک کنید».

سپس بصرهای ترکی پرداخت:

آرقادا شلار قان توکون تا جرشه کلون کایات

ثابت اولسون تا جهانیه بیزدکی عزم و ثبات

ذلته عنده مرجع دور شرقلی بر معات

ملته لازم دکلدور بیله افسرده حیات

تلم و استیاد دوری درد و یأس ایامیدر

آرقادا شلار قان توکون قان توکون ایامیدر

چنین ختم با شکوه بزرگی تا آنروز کمتر دیده شده بود.

کشته شدن اتابک نتیجه های بسیاری را در پی داشت. ویکی از آنهاکناره گیری ستیخ الدوله رئیس مجلس بود. اینمرد ایران - خواه و دلسوز میبود ولی چنانکه رفتارش نشان داد، با جنبش توده انبوه که معنی درست مشروطه همینست همراهی نمی توانست. و از اینرو بمشروطه داخلوش نشان نمیداد و در کشاکش ها بسوی در بارگرایش مینمود. این عمانت که گفتیم پیشنهاد میگرد قانون اساسی را به نجف نزد علمای آنجا فرستاد. و این نمونه نا آگاهی او از مشروطه یا دلیل ناهمراهی میبانه. از آن سوی خاندان ایقان با اتابک بدشکی دیدین میداشتند. و برادرش حاجی مخبر السلطنه در کابینه او از وزیران میبود.

از ایشرو از روزیکه اتابک بایران آمد ستیخ الدوله سرگرائیش با مشروطه بیشتر گردید، و چند بار بکناره جویی کوشید. لیکن مجلسیان پذیرفتند چون مرد آرام و سنگینی میبود با خواهش او را نکه دلنشدند. ولی چون اتابک کشته شد ستیخ الدوله از مجلس پاکشید و سپس نیز کناره جویی خود را آگاهی داد.

در اینمیان احتشام السلطنه بتهران درآمد. اینمرد که بازار بخواهی شناخته گردیده و از سوی تهران نمایندگی برگزیده شده بود در کعبه مری میگذرانید تا اینهنگام از آنجا بازگشت. نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای ستیخ الدوله برگزیدند و کسانی بخانه اش رفته بمجلس آوردند.

در همانروزها محمدعلیمیرزا کابینه ای را که برگزیده بود بمجلس آگاهی داد. بدینسان:

مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، سعدالدوله وزیر خارجه ، مستوفی -
الممالک و وزیر جنگ ، قوام الدوله وزیر مالیه ، مشیرالملک وزیر عدلیه ، مهندس الممالک
وزیر فواید عامه ، مجدالممالک وزیر تجارت ، تیرالملک وزیر علوم و اوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید فیکری نمی بستند ، و
نیاستی بیندند . زیرا بیشترشان همان درباریان بیکاره می بودند ، و از آنسوی سعد -
الدوله وزیر خارجه از مجلس بیزار می نمود و خود را کنار کشیده بود . با این بد آمدنی
چون مجلس خود نیز بیکاره شده بود آنها را پذیرفت و در نشست دوشنبه بیست و چهارم
شهریور (۷ شعبان) که برای شناسانیدن بمجلس آمدند کسی زبان یا براد نکشاد .

یک نتیجه دیگر کشته شدن اتابک بازگشتن حاجی شیخ فضل الله و دیگران بخانه -
های خودشان بود . زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد در رفت آنان را در
عبدالمعلم اتابک از کیمه خود میداد ، و چون او کشته شد دیگر کسی پولی نداد و
پیشوایان دین با سخنی رو برو شدند ، و چاره ای جز آن نعییدند که دست از کشاکش
بردارند و به تهران باز گردند . لیکن برای آن نیز به دستاویزی نیاز می داشتند ،
و گرنه بیکبار بی آبرو گردیدندی . این بود باز دست پدامن دوسید زدند ، و ایقان چنین
نهادند که صدر العلماء داماد بهبهانی ، يك پرسش نامه ای بسیج کند ، که در آن معنی
مشروطه و آزادی ، و اینکه آیا مجلس به احکام شرع ، نیز دست خواهد زد و یا تنها
بکارهای عرفی ، بس خواهد کرد ، از مجلس بپرسد و از اینسو مجلس يك پاسخی
بدخواه بست نشینان دهد ، و دوسید نیز آن را مور کنند ، و این پرسش و پاسخ دستاویزی
برای بازگشتن بست نشینان بخانه های خودشان باشد .

این يك مهریانی و دلسوزی نا بجایی از دو سید در باره حاجی شیخ فضل الله و
همراهانش بود . بهر حال صدر العلماء بدستور رفتار کرده يك پرسش نامه ای بنام علماء
آماده گردانید . مجلس نیز بهمان دستور پاسخ داد . دو سید و آقا حسین رضوی هم در
پای آن جمله هایی نوشتند و مهر و دستینه نهادند ، و این پرسش و پاسخ در نشست روز
سه شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) در مجلس خوانده شد ، بی آنکه نامی از حاجی شیخ
فضل الله یا دیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ را گرفتند ، و در پای آن حاجی شیخ فضل الله و سید احمد
طباطبایی و حاجی میرزا حسن نیز مهر نهادند ، و چنین وانمودند که مجلس در خواستهای
ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردیم ، و همین را دستاویزی ساخته ، روز سه شنبه
بیست و پنجم شهریور (هشتم شعبان) به تهران بازگشتند و هر یکی بخانه های خود رفتند و
بخاموشی گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی که با آن تندی و عیاوه آغاز شده بود ،
با این خاموشی و خواری پایان پذیرفت ، و نتیجه دو چیز بیشتر نشد : یکی بردن آبروی
خودشان ، دیگری باز کردن زبان بدگویان بمشروطه و مجلس .



ب ۱۳۹

این بیکره نشان میدهد پرسش صدر العلماء را از مجلس
در نامه ای که محور حاجی شیخ فضل الله پسر او در نجف در این باره نوشته چنین
میگوید : بعد از اینکه به برکات امام عصر صلوات الله علیه دقتة مقاصد اسلامی حضرت

خداوندگار اعظم آقا ارواحنا فداء حاصل گردید و حضرات حجج و مجلس اعضا نمودند. بدت از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیاد تر بود از تحصیل نوشته دستخط مشروطه گرفتن از شاه دیگر رأی مبارک حضرت آقا ارواحنا فداء بر این قرار گرفت که با همه عساکران پیشتر تشریف فرما شوند.

اینها آن پرسش و پاسخ را چاپ و پراکنده کردند. سپس پیکره ها از روی آنها برداشته همه جا فرستادند و ما اینک پیکره آنها را می آوریم. (ب ۱۳۹ و پ ۱۴۹)

پیمان ۱۹۰۷ در میان روس و انگلیس

چنانکه گفتیم گذشته شدن اتابک، بلکننگه بزرگی را از سر راه برداشتم مشروطه برداشت، و امید میرفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تندتر باشد. ولی جای افسوس است که در همان روزها بلکننگه بزرگی دیگری در سر راه آن پدیدار گردید، و آن پیمان ۱۹۰۷ دودولت روس و انگلیس بود که همان روزها در روزنامه هاشان پراکنده گردید. از دهر گاه گفتگوی این پیمان در میان دودولت میرفت، و روزنامه هاشان آگاهی از آن بردادند، و روزنامه جبل العین کلکته نیز گفتارها نوشته، از بیسنگه از رعکسفر آن بسیاران میرفت، سخن می آید، تا در این هنگام بیابان رسید و روز سی و یکم اوت (عظم شهریور و همان روزی که اتابک کشته گردید) در پترسبورگ بدستینه نمایندگان دودولت رسید.

تاریخچه این پیمان آنست که دولت های روس و انگلیس در ایران همیشه با یکدیگر همچشمی داشتند. در زمان مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه هر یکی از اینان می کوشید بیشتر از دیگری در ایران امتیاز بدست آورد و جای پا بیشتر بسپج کند، و هر یکی میکوشید دیگری را دور تر و بی بهره تر گرداند. روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن ایران می داشتند. ولی عر زمان که میخواستند بچنان کاری برخیزند انگلیسیان از راه سیاست بجلوگیری می پرداختند.

اینست این دودولت اگر چه همسایگیشان زبان بزرگی با ایران میبود، این همچشمی شان بودند می افتاد. لیکن در این هنگام چون در اروپا آلمان سخت نیرومند گردیده و این دودولت جنگ خود را با آن نزدیک میدانند یا خود خواهشمند میبودند، از اینرو چتر می داشتند که با یکدیگر بهمدستی گرایند و هر گونه کشاکش و همچشمی را کنار گزارند و در نتیجه این بود که آن پیمان را باهم بستند چنان میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی و امتیاز طلبی هر یکی پدید آورند که در میان برخورد و رنجشی پیدا نشود. و استی را انگلیسیان در اروپا خود را قیامتند سپاه بیشتر روس دیده، بیاس سیاست اروپایی خود از سیاست آسیایی شان چشم می پوشیدند، و برای دلجویی از روسیان در ایران جلو آنان را باز می گزارند.

زبان این پیمان با ایران آن میشد که از این پس، روسیان چیزی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند، و چون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان

پیمان ۱۹۰۷ در میان روس و انگلیس

تاریخ نگار این کتاب کرامت ربوبت قرآن را در اصل میجوید و در هر جا که در این کتاب از کرامت و معجزات آن یاد شده است در هر جا که در این کتاب از کرامت و معجزات آن یاد شده است در هر جا که در این کتاب از کرامت و معجزات آن یاد شده است

میداد ، پلشزیان دیگرش این میشد که محمدعلیمیرزا در نبرد با آزادخواهان چیره تر گردد و با فشاری بیشتر نماید ، روسیان آشکاره با ویاوری کنند .

می باید گفت : بخش بزرگی از دشمنیهای آینده محمدعلیمیرزا با مجلس و مشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دزدقتاریهای آنان در آذربایجان و گیلان ، و سپس بازگشت محمدعلیمیرزا در سال ۱۲۹۰ ، و سپس از همه داستان شوم التیماتوم ، از نتیجههای این پیمان بوده است . اگر چنگ بزرگ اروپا در سال ۱۹۱۴ در نخاسنی ، و دریایان آنشورش بزرگ بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداند که ایران از رهگذر این پیمان چه گزندعا دیدی .

اینک تکه خایی را از آن پیمان در اینجا می آورم :

قراری داد در پاره ایران

د نظر باینکه دولتی انگلیس و روس متفقاً منع شدند که انگریته و استقلال ایران را ، مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی ، و صلح آمیز آن می باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و ، صناعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون حریک از دولتی مذکورین بملاحظه ترتیب ، و جنوافیائی و اکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات ، و منسله و بامجاوره ایران سرحد روس از پکطرف و سرحد افغانستان و بلوچستان ، و از طرفی دیگر دارند برای احتراز از هر گونه غلب و اسباب حدود اختلاف نسبت ، بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر ، ائتافی نمودند .

فصل اول - دولت انگلیس متعهد می شود که در آنطرف خطی که از قصر غیرین ، و از راه اصفهان ویزد و خلیج بنقله ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان ، و اقطاع مینماید برای خود یا کمک عادی بر عاریب خود یا معاونت باتیاج دولت دیگر ، در صد تحصیل هیچگونه امتیاز پلشکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و ، سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره بر نیاید .

فصل دوم - دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان و از راه قازیک و بیرجند و کرمان رفته به بندر عباس منتهی میشود برای خود یا کمک باتیاج ، و خود یا معاونت بر عاریب دولت دیگر در صد تحصیل هیچگونه امتیازات پلشکی یا تجارتی ، و از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره ، بر نیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر نی آید ، و ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنجا دولت و روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق بر نیاید .

فصل سوم - دولت روس متعهد میشود که بدون اینککه قبلاً با دولت انگلیس ، مشاوره و تقویمی شده باشد بهیچگونه امتیازی که بر عاریب انگلیس در نواحی ایران ، و واقعه فی مابین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود ضدیتی نکند و دولت ، انگلیس نیز بوعین نحو در باب امتیازاتی که بر عاریب روس در همان نواحی ایران داده ، و شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم ، و هم بحال خود برقرار خواهد بود .

شگفتنر این بود که در گفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده و نمایندهای از این کشور نطلبیده بود . سپس نیز با آنکه در هشتم شهریور بود که به آن دو پتر سمبورگ دستینه نهادند تنها در هشتم مهرماه (۲۲ شعبان) بود که آگاهی از آن بوزارت خارجه فرستادند . اگر چه روزنامه حیل المئین گذرگفته از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایران را آگاه گردانیده بود ، و سپس چون آگاهی از دستینه نهادن بآن پراکنده گردید ، حیل المئین تهران پش رشته گفتارهای دیگری نوشت و بار آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن آن روزنامه گردید .

بهر حال روز دو شبه دهم مهرماه (۲۴ شعبان) در مجلس گفتگوی این پیمان میان آمد ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و مئین پیمان خوانده گسردید ، و برخی از نمایندگان سخنانی رانند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان از اندازه زبان آن آگاه نمی بودند و از اینرو شور و گرمی که می بایست دیده نشد ، با اینحال چنین پاسخ داده شد : این پیمان تنها بخود دولتهای انگلیس و روس روانست . ما در کار خود آزادیم ، و اگر خواهیم توانیم بیکروسی در جنوب ، یا بیک انگلیس در شمال امتیازی دهیم ، و بدشانت گردن نگذاریم خود را بآن پیمان آشکار گردانیدند .

در بیرون نیز این پیمان با آزادخواهان گران افتاد ، و دولت انگلیس که از آغاز چنین مشروطه ، پشتیبانی با آزادخواهان نموده در میان ایشان جایگاه ارجمندی یافته بود ، با این پشاعد از آنجایگاه پایین افتاد و رنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس این در یافته نامه های بوزارت خارجه ایران فرستاد ، که در آن چنین نوشت : این پیمان زبانی آزادی و جداسری کشور ایران نخواهد داشت ، و دولت روس ، عادی که بمصالح آنها خلل وارد نیامده از هر گونه مداخله ، در کارهای ایران خودداری خواهد نمود ، و این نامه در روزنامه حیل المئین بجای رسیده اندکی از رنجش و خشم آزادخواهان گشت .

در باره این پیمان چه در آن هنگام ، و چه در سالهای دیرتر ، در روزنامه های ایران و اروپا سخن بسیار رانده شده ، و پس از شورش بلشویکی در روسستان که بلشویکها رازهای نهان دولت خود کاشف پیش را بیرون ریختند ، این داستانه شد که این پیمان

بندهای نهایی نیز در باره انداختن دولت عثمانی ، و بخشیدن خاک آن در میان روس و انگلیس و فرانسه ، داشته است ، و درباره ایران نیز خواستشان جز بر انداختن آزادی و جداسازی این کشور نبوده ؛ ولی چون این سخنان هر چه بوده گذشته و از میان رفته ما نیز همین اندازه پس کرده درمی گذریم .

در همانروزها در تهران بکدامستان شگفت دیگری رخ داد ، و آن **غیر آیدن درباریان** اینک انبوه درباریان بیکبار به مشروطه گراییدند و بنمایند و بپوشیدند . چگونگی این بود که چون اتابک با دست عباس آقا کشته گردید و از جیب کتف او آن کارت بیرون آمد ، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را مشاهده می کنند از فداییان بر پاست که برای کشتن پادشاهان مشروطه آماده میباشند و عباس آقا چیل و یکم آنان میبوده . این باور دلپای درباریان را بر اثر ترس می گردانید و هر کس بزنگی خود بیم می داشت ، آرزوی در آمدن بمیان آزادبخوانان میکرد . این بود سران ایشان با هم گفتگو کرده راضی اندیشیدند که بمیان آزادبخوانان در آیند .

نمی دانیم در میان خود چه گفتگوهای کردند و چه نیشهایی بیادند ، آنچه در بیرون پدیدار شد این بود که احتشام السلطنه رئیس مجلس و امیر اعظم (که از دورگاه خود را آزادبخواه نشان میداد) جلو افتاده بزرگان درباریان را بخانه علل الدوله (برادر احتشام السلطنه) خواندند و در آنجا گفت و شنیدند کرده نامه ای به محمد علی پسر را نوشتند در این زمینه ؛ که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم نشان روی زمین را می بینیم که بواسطه این اساس مشروطیت باین عظمت زایل شده اند و از محمد علی پسر را خواندند . گردیدند که ایشان نیز بمشروطه خواندند پیوندند و بمشروطه کوشش کنند ؛ و چنین نوشتند و پندای احد واحد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف چاکران صحیح است که نمک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خاتمه زاد دیوان جاوید آیتیم ، اما در اینکه زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکنی و حرفی نیست ، و چنین خواندند که مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر ممتد بپایند ، با حضور چاکران تکالیف کئی و حرفی را که دیگر راه عذر و حرفی برای هیچکس نماند همین کنند ...

این نامه ، با یکنه خودشان در عرض دولت را امیر اعظم بنزد شاه برد و از او پاسخ ، با بگفته خودشان دستخط پایین را آورد :

مجلس مشروطیت را شاهنشاه مرحوم نورالله مغنجه بملک مرحمت فرمود ما هم امضاء نموده ایم و از آنوقت کمال حساسی را داریم و مجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت میدانیم حال که شما حاضر همراهمی و خدمتگذاری شده اید چه ضرر دارد ما هم انتقاد درجه سعادت را می نمایم بطوریکه نوشته اید وزراء و وکلاء و امراء بنشینند و

رفع اختلاف بکنید .

باین دستاویز درباریان خود را مشروطه خواه نشان دارند ، و آنجمنی بنام دانجمن خدمت بر پا گردانیدند و از آنسوی روز شنبه پنجم مهر (۱۹ شعبان) که از روی سال شماری ماهی (فصری) درست یکسال از آغاز گشایش مجلس میرفت ، ایشان دلایحه و ای بایباده آن در عرض داشتند و دستخط بمجلس مرستاده پرگ طلبیدند که همگی بدانجا روند ، و چون مجلس پرگید ، پانصدتن کما بیش روی آنجا نهادند . نمایندگان یا شادی و خرمی ایشان را پذیرفتند و تواضع و مهربانی درین گفتند ، بهینانی و حاجی امامجمعه و تقی زاده و دیگران گفتارهای بسیار آراسته رانده خوشنودی نشان دادند . از ایسوی هم سپهبد و امیر اعظم گفتارها رانندند ، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد ، و چون همان روز تکرافهای اندوه آمیزی ابرخوی و ارومی رسیده و پیش از در آمدن ایشان در مجلس خواننده شده بود ، برخی ضایعگان را اندوه و شادی بهم آمیخته زاروزار میگردیدند .

مجلس پادشاهانی بسیار بیاریان رسید و درباریان که از آنجا بیرون آمدند در حیاط بیمارستان نیز از مردم تواضع و خوشنودی بسیار دیدند . همان روز خود ایشان بنهر عباس تکراف فرستاده این عهدستی و یگانگی را مژده دادند . در عهدجا مایه شادمانی گردید .

پس پسین روز شنبه هشتم مهر (۲۲ شعبان) دست ای از آنان دوباره بمجلس آمدند و از روی سوگند نامه ای که نوشته بودند همگی - و گنند یاد کردند که بعداً قلماً قلماً سر آچهره حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن ، باشند ، و اگر کاری باخشیی این سوگند از ایشان سرزند دولت خدا و رسول گرفتار باشند .

اینک نامهای آنان را از روی روزنامه مجلس در اینجا میبخاریم :



ب ۱۴۱

احتشام السلطنه

جلال الدوله ، آصف الدوله ، امیر بهادر جنگ ، ناصر السلطنه ، موثق الدوله ، آقوال الدوله ،

علاءالدوله ، سپهسالار ، سردار فیروز ، وزیر افتخار ، امیر اعظم ، وزیر مخصوص ، مؤتمن الملک ، سردار منصور ، محشم السلطنه ، قوام الملک ، مجیر الدوله ، صدر السلطنه ، علاء السلطنه ، آجودانباشی توپخانه ، علیرضاخان گروسی ، سالار السلطنه ، حاجب الدوله ، مدیر تعریفات ، معین السلطنه ، معین الدوله ، سالار اعظم سالارنصرت ، حمید الملک ، قاری السلطنه ، لیت السلطنه ، سیف الملک ، قویز آغاسی ، سالار نظام ، بهادر نظام ، فتح السلطنه ، حاجب الدوله ، مختار - الدوله ، حشمت الدوله ، مجید السمالک ، وزیر دربار معین الملک ، معاون الدوله و وزیر مخصوص ، ابراهیم خان امیر تومان ، سردار محمود ، مؤتمن الملک ، وزیر نظام ، سردار کل ، عزیز السلطان ، سردار متفخم ، نصر الملک ، امیر آواز الدوله ، شعاع السلطنه ، سهم الدوله ، سیام الدوله ، حمزه آقا ، حسینقلیخان نواب ، آصف السلطنه .

حبل المتین میبوسد : «جناب امیر بهادر جنگ چگون از یاد کردن قسم فارغ شد پایین آمده بیوم تماشاچیان که حیران نفوس آنها شده بودند خطاب کرد که قرعه این فال میبوسد بنام من بیرون آمده در روز دیگر بطرف ارومیه حرکت کرده جان و سر بر کف دست بطرف منصور خواهم شناخت و شاید دیگر خدمت برادران فرس و با کمال شرف جایزای کتم شهادت خود را همراه من سازید که از عهده این خدمت وطن بیرون آیم .»

بیچاره مردم قریب این دروغها را میخورند و با این نمایشای قریبکارانه دلهای خود را پر از شادی می گردانند . نمایندگان مجلس از ساد دلی با از بی پروایی این بازی را راست پنداشته بان پذیرایی میپرداختند ، و خواهیم دید که بیشتر همین سوگند خوران ، بویژه امیر بهادر جنگ و اقبال الدوله ، پس از اندکمی بدشمنی های آشکاری ، با مشروطه برخاستند .

چنانکه گفتیم این نمایش بیش از همه نتیجه ترس بود که از گلوله عباس آقا در دلهای درباریان جا گرفته بود ، و چنین میپنداشتند که عباس آقا های دیگر فرار آید ، ولی سپس که دانستند نیست ایمن گردیده باز دشمنی و بدخواهی آغاز کردند . این يك نمونه است که عباس آقا چه کار بزرگی را انجام داده بود .

يك کار تاریخی دیگری که در همان روزها در تهران رخ داد گرفتن چشم عباس آقا بود . روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خودکشی آنجوان می - گذشت هنگام سپین بازارها را بستند و همه آزادخواهان و دیگران روپسوی آن جوان گزاردند .

انجمن آذربایجان گور را با گل آواسته و چادرهای بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود . انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می آمدند و دسته های گل می آوردند . حبل المتین می نویسد : «جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود . عده جمعیت به یکسده هزار نفر تخمین زده شد . . . جایی رقیه و سایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود . . . خوانچه های شیرینی زیاده از حد و شماره تبار شد . . . شادروانان

حاجی ملک المتکلمین و سید جمال نطنها کردند . شاعران شعرهایی خواندند . بهاءالو اعظمین شعرهایی خواندند که چند بیت آن را برگزیده در پایین می نویسیم .
ای مزار محترم هر چند بزم ماسمی لیک ازین تو گل که خفت اندر تو شاد و خرمی
جای دارد در تو آنکو عالمی را زنده کرد عیسیت خوابیده در دامن تو عانا مریمی
ای جهان نوبت ای عباس آقا کز شرف زخم قلب ملک و منت را تو نشان مریمی



ب ۱۶۲

علاء الملک

تربک ایرانی نژاد ای آنکه همچون تیمتن معالی فر فریددون محبت چاه جوی
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری کرد از شن لول احیا عالمی را آدمی
در این هنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس بیابان رسید . يك قانون که آنهمه کشاکش بر سرش رفته ، و آنهمه امیدها بان بسته می بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر

(۲۹ شعبان) دارالشوری تلگراف پایین را بعصیما فرستاد :

«بحمدالله والمنة ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایران را پایه و معایه و حافظه
«بیضه اسلام و حامی حوزه دین قدیم و مرجع احکام شریعت غرامی مجتهدی است و استیصال
«ترقی مملکت و استحکام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصرأ در روی این
«اساس مقدس استوار خواهد شد امروز که بحساب شمس روزاول سال دوم افتتاح مجلس
«شورای ملی ایران است بحسن تصادفی که از جمله اعلام غیبی است که توجه اعلامی این
«اساس مقدس است به صحنه مبارکه اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاحنشاهی
«خلدالله ملکه و سلطانه موشح گردید جا دارد عنون ملت از صمیم قلب بشکرانه این
«موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت
«تأمه بقوانین مملکتی قرارداد خود را شایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی
«کنند .» (شورای ملی)

اکنون باذربایجان باز میگردد . در این یکماه (از نیمه شهریور تا
انجمنهای ایالتی نیمه مهرماه) در آنجا نیز داستانهای رخ می داد . سپاه عثمانی
همچنان در خاک ایران می نشست و کردان در پیرامون ارومی
عمچنان بیدادگری مینمودند . اغبال السلطنه همچنان سرکشی مینمود و دستهای انبوه
از کردان اوبدیه های خوی ریخته هر زمان آبادی دیگری را تاراج میکردند . اسماعیل
آقا ، با بگفته کردان سیمکو ، نیز سرکشی برخاسته در پیرامون های سلماس بناخت و تاز
میرداخت . در همان هنگام در خود تبریز نیز کارهایی می رفت .

اگر چه در میان اینها داستان خوی از همه بزرگتر است ، ولی چون سخن درازی
نیاز میدارد نخست از تبریز گفتگو کرده سپس بآن داستان خواهیم آغاز کرد .

در تبریز در این هنگام آرامش میبود . فرمانفرما دبیشگی بکارها نتوان می داد و
انجمن نیز با او همدستان می نمود . دسته مجاهدان بآرامش گراییده باستواری بنیاد
دسته بندی های خود میکوشیدند . پس از آن کشاکش که در میان قفقازیان با علی مسیو و
همدستانس . در باره سر دستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان
پذیرفت ایقان بهتر دانستند که رویه بسامانتری بدسته خوردهند ، و این بود دست کبقریان
کریم ، از دهر کز غیبی ، فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست صراها نشان
گفته گردیدند .

یکی از کشتگان یوسف خن دوز بود که از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت
و خود مرد زیاننداری میبود و در انجمن و دیگر جاها پیش افتاده سخن میگفت . در مرکز
غیبی خود سربهایی ازو سراغ میداشت و این بود دستور کشتش را داد و چون روزنامه
انجمن این سرگذشت را با جصله های تیکی برشته نوشتن کشیده و چون پیدا است که همان
نوشته خود در مرکز غیبی است اینک همانرا در پایین می آوریم :

«مشهدی یوسف خن دوز تبریزی که از چندی با بنظر طرف کسوت فدا کاری را محض
بیشرفت خیالات خود در بر کرده بود نقشه اغفال او هر دقیقه با دست مفسدین مخفی در
دایره قضاوت فرقه مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفر عصیان را در نامه اعمال
او میگذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه پاخر رسیده و خط اعدام بنام وی
کشیده شد . . .»

مقارن روز چهارم شنبه دوم ماه درحینیکه مشارالیه از میدان معروف د هفت کچل
عبور می نموده است بکنفر از مجاهدین مانند خبکل نمب راست در مقابل حریم ایستاده
و خیر دایر کزیده است : ملتفت باش نیز اجل را که شرعه فتا بنامت کشیده شده و
رفتنی هستی .

گنه کار تا میرود چیزی بگوید با جنبش کند گلوله از ضلع چهارم و قلبش گذشته
از پشتش بدر میرود و منقلب آن یک گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم میکند
دیگر یوسف خن دوز نیست . . .»

این داستان روز نوزدهم شهریور (۲ شعبان) رخ داد . در همان روزها انجمن
ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای ایشان
را با داستان خونخیم آورد .

روز بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) ختم با شکوهی برای عباس آقا چیدند که
داستان آنها نوشتیم .

روز بیست و نهم مهر (۲۹ شعبان) تلگراف دارالشوری در باره قانون اساسی رسیده که
مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته از آزادخواهان با موزیک بازارها را گردیدند و
شادها نمودند . نمایندگان انجمن بتلگرافخانه رفته بدارالشوری و محمدعلیمیرزا
تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند .

در همان روزها در تبریز به برگزیدن نمایندگان انجمن ایالتی از روی قانون
آغاز کردند ، و چون این داستان گذشته ای در تاریخ مشروطه میدارد ، و آنگاه همین
برگزیدن ، در تبریز دنباله ای پیدا کرد اینست آن را با گشادی و دوازی می نویسیم :
چنانکه نوشته ایم نخستین شهری که انجمنی برای تکلیفاتی بکارها و سر رشته داری
برپا کرد تبریز بود . در این شهر همینکه مشروطه گرفتند و نظامنامه انتخابات برسد ،
کسانی را برای بکار بستن آن « نظامنامه » و برگزیدن نمایندگان دارالشوری نامزد
گردانیدند و خانه ای برای نشستن آنان اجاره کردند ، و چون از کارشکنی محمدعلیمیرزا
که آن زمان در تبریز می بود بیم می داشتند ، همان خانه را بنام انجمن ملی و قانونی برای
خود ساخته حرشب سران آزادخواهان در آنجا گرد آمدند و در زمینه پیشرفت کوششهای
خود بسکالش و گفتگو پرداختند ، و در این میان برخی کارهایی ، از بیرون کردن امامجمعه
میرعاشم از شیر و مانند این ، انجام دادند .

محمدعلیمیرزا از این رفتار آنان سخت آزرده میگردید ، و این بود چون پس از یکی دو هفته کابری گردیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستاد که انجمن را ببندند ، و انجمن نشینان که یکی از ایشان حاجی میرزا حسن مجتهدمی بود ، آن پیام را بکار بسته از انجمن پاکشیدند . ولی مجاهدان و آزادیخواهان خرسندی ندادند و



ب ۱۴۳

فارشومون پیشوای آسوریان

شیاه بشورش بر خاستند ، و چنانکه در جای خود نوشته ایم (۱) با فشار محمد علی میرزا را تا گزیر از بازگرفتن سخن خود گردانیده باز انجمن را پراپاشیدند .

(۱) بخش یکم صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵

اینان میخواستند در تبریز (و در دیگر شهرها نیز) یک انجمنی از برگزیدگان توده برای نگرانی بکارهای آنجا بر پا باشد . بویژه در آن هنگام که آغاز جنبش من بود و آزادیخواهان در هر شهری بیگانه قانونی نیاز می داشتند . این بود در شهرهای دیگر نیز ، به پیروی از تبریز انجمنهایی بنیاد یافت که رشته کارها را بدست گرفتند . دارالشوری گاهی ابراد به پیدایش این انجمنها میگرفت ، بویژه با انجمن تبریز مدجتمی آشکار نشان میداد . ولی این کانسون آزادی که سپس به انجمن ایالتی ، نامیده شد در اندک زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست گرفتند یا کارهایی آن را راه برد ، و چگون در چند پیشامد به پشتیبانی از دارالشوری برخاسته آن را از گرفتاری رها گردانید ، از اینرو جایگاه خود را هر چه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن کمیتهای بسیاری در آن پیدا کرده بخورده ، گیری برخاست ، و چنانکه نوشته ایم (۱) بگرفته پیشنهادهایی کرد که یکی از آنها بر پا شدن انجمنها در شهرها بود ، و بدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد بود که دارالشوری تا گزیر شد دنباله ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این دنباله بزرگتر و ارجحدار تر از خود قانون اساسیت ، و کاشاکشیایی را که بر سر آن رفت در این تاریخ نوشته ایم . از این گذشته دارالشوری قانون جداگانه ای برای د انجمنهای ایالتی و ولایتی بگزاشت که در خرداد ماه ۱۲۸۶ (ربیع الثانی ۱۳۲۵) پایان پذیرفت .

از دهان هنگام می بایست انجمنهای خود سرافه در هر شهری که می بود از بیان رفته انجمنهایی از روی این قانون بر گزیده شود . ولی چون در آن قانون دو گونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمیبود که در کجا آن و در کجا این بر پا باشد ، از اینرو کار بدیر می افتاد تا دارالشوری در این زمینه نیز قانون گزارد ، بدینسان که چهار جا را که آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان میباشد و ایالت ، و جاهای دیگر را ، ولایت ، شناخت ، و این اگر چه مایه رفوش گیلانین گردید و در رشت آشوبی پدید آمد ، ولی دارالشوری پروا ننمود و از اندیشه خود باز نکشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می بستند و کمافی را برای نظارت ، بر میگزیدند ، بدینسان انجمن تاریخی و بسیار کارآمد تبریز که باید نقش همیشه در تاریخ باز ماند آخرین روزهای خود را می پیمود ، و خواهیم دید که از برگزیدن انجمن قانونی چه نتیجههایی برخاست .

که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه‌ای او را کشت. همچنین آقا ضیاء برادر حاجی امام‌جمعه را از پا انداخت.



پ ۱۴۴

شاهزاده ضیاء الدوله یکی از هواخواهان آزادی

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از خیر گریختند و یا روپنهان کردند، چنانکه کمی تیارست برآمانداختن جنازه کشتگان بود و با یک‌خواری آنانرا پخاک‌سپردند. بدبستان آشفتگی بسیاری رخ داد. از یکسو این آدم‌کشی بیجا، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان از جنگ و زنان و بچه‌گان بی‌نوی تاراج دید.

اکتون بدستان خوی میبردازیم. چنانکه گفته‌ایم خوی از شهرهایی میبود که در دلبستگی بجنبش مشروطه و در کوشش بیروی از توریز می نمود و آزادخواهان آنجا غیرت و کاردانی نیکی از خود نشان میدادند، و در این آخر صا چنین رخ داد که میرزا جعفر زنجانی باشش تن دیگر از خود خویشان، ازیاکو ازسوی کمیته اجتماعیه عامیون، ایرانیان با تجسا در آمد. این میرزا جعفر در باکو نگهبان يك کاروانسرای (اوده باش) میبوده، ولی از خوشیاری و بخردی الضیا خوانده سواد میداخته، و این بود چون ایرانیان جزیبی برپا کردند او یکی از پیشی گمان گردیده، و در سایه غیرت و کاردانی جایگاهی در میان دیگران پیدا کرد، و چون کمیته بهریکی از شهرها فرستادگانی از خود می فرستاد، میرزا جعفر را هم با شش تن از خود خویشان با آنجا فرستاد، و ایشان هنگامی رسیدند که کردان اقبال السلطنه در دبه های خوی تاراج و کشتار دریغ نمیگفتند، و از تلگرافهای گله و ناله که بتهران فرستاده میشد نتیجه بدست نمی آمد.

میرزا جعفر از عمان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت. نخستین کار او آن تلگراف و لایحه در باره اتابك بود که نوشته ایم. سپس باین شد که، از مجاهدان و خویشان دسته عایی پدید آورد و خود بجلوگیری از اقبال السلطنه کوشد. این بود دسته عایی پدید آورده از حکمرانان نیز سه توپ و چند صد سرباز گرفت، و آنها را بدو بخش گردانیده يك بخش را با دو توپ بسکن آباد و دیگری را با يك توپ بقرا ضیاء الدین فرستاد که در برابر کردها لشکر گاه ساختند. فرمانده لشکر سکمن آباد نیز اسدالله قراعتینی و فرمانده لشکر قرا ضیاء الدین پسرش میرهدایت بود که هر دو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند. سپس خود میرزا جعفر نیز روانه سکمن آباد گردید که از نزدیک بکارها سرکشد.

این يك کار غیر تمندانه‌ای از میرزا جعفر و خویشان بود. با همه جنگ ناآزمودگی و کمی شمار و افراد بجلوگیری از کردان تاراجگر و خونخوار برخاسته بودند. ولی افسوس که فیروزی نیافتند و میرزا جعفر جان در آن راه گراشت.

چگونگی آنکه روز آدینه بیست و یکم شهریور (۴ شعبان). ناگهان کردان از هر سو بلشکر گاه ایشان تاختند و با شلیک گلوله کسان بسیاری را پخاک انداخته سپس بچادرها ریختند و گروهی را نیز دستگیر گردانیدند. توپ و افزار و کاجال هر چه بود بتاراج بردند در این جنگ نزدیک بیصت تن از مجاهدان کشته شدند. از کردان نیز بهمین اندازه کشته شده بود. یکی از کسانی که دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود.

بدبستان لشکر گاه سکمن آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خود را بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند. فردای آن روز در خود خوی يك داستان بسیار نابجای دیگری رخ داد، و آن اینکه یکی از مجاهدان پخانه حاجی میرزا ابراهیم

در این هنگام آشفتنگی سخت بود که فرستادگان انجمن اقالی تبریز با نجا رسیدند چنانکه گفتیم انجمن اقالی شش تن را که شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ الاسلام و حاجی جلیل مرندی و سالار معزز و وثوق الممالک و حاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده. برای چاره جویی به شوب و ناپسامانی کارهای خوی و ماکر فرستاد. شیخ الاسلام (عبدالعزیز) داستان این سفر را بابت زبان شیرینی نوشته که به چاپ رسیده و ما اینک کوتاه شده آن را خواهیم آورد.

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدند که همان روز شکست سکمن آباد بود، و فردایش هم داستان گذشته شدن آقا میرزا ابراهیم و آقا ضیاء رخ داد. ایشان از همان روز بکار پرداختند. نخست برای جلوگیری از کردان که در دیه ها بیدادگری درین نمیگفتند و کینه خویشان را از مردم بینوای آنها میجستند، نامه ها نوشته خواهش کردند که دست از تاراج بردارند و از جنگ دست کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را ببوسند. نیز یکسان کشندگان راه دهند که هر کسی کشته خود را پیدا کند و بخالف سپارد. سپس با اقبال السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزاد گرداند. میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلیرانه سخن می گفت و لایه نمی نموده نگه نداشته جوان کار آمد غیرتمند را گشته بودند.

از این فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیشین می بودند و از درون دل بشروطه گرایشی نمیداشتند؛ و در شیخ عبدالامیر و حاجی جلیل مرتدی نیز آن گرمی که میبایست یافت نشده. ایشان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همداستان نمی بودند، از اینرو بر رفتار دیرینه مجاهدان خوی ارج نمیگذاشتند و بجای پشتیبانی با آنان روی سرد نشان میدادند، و باقتضای مینمودند که باید جنگ بریده شود و کشاکش با آشنی پایان رسد، و فرمانفرمان نیز از تبریز با تلگراف با ایشان همداستانی می نمود، و چنین نیاده شد که خویشان ده تن نمایندگان برگزینند تا همراه فرستادگان بتهنیه رفتن با سران کردان و گماشتگان اقبال السلطنه بگفتگو پردازند و بجنگ پایان دهند. خویشان خرسندی نمیدادند. ولی چون فرستادگان سخت میگریختند خواه و ناخواه نمایندگان برگزینند، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند. لشکر قراشیاة الدین برپا میبود و فرستادگان را پیشواز نمودند و بنوازش پرداختند. ولی فرستادگان روی سردی با آنان نشان داده دستور پراکندن دادند. سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشیمن گرفته و با سران کردان که در قراشیاة الدین در نیم فرسخی می نشستند بنامه نویسی و پیام فرستی پرداختند، و پس از گفتگو های فراوان و آمدن و رفتن، و میضامی دادن پس از آنکه یکماه کمابیش در آنجا می بودند نتیجه این شد که بکشاکش پایان داده چنین نهادند که کردان دیگر بتاراج و کشتار دیه ها نپردازند و راهها را ایمن دارند، و سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال السلطنه را

گرداند، و آنچه از روستایان بتاراج برفته با آنان بازگردانند و زیادهای آنان را بپردازند، و کسانی که در بیرون از جنگ کشته شده اند بیازماندگانش دیه بدهند، و چون اسماعیل آقا شکاک (سیکو) نیز در سلماس و قوتور سر نیز آورده تاراج و کشتار میگرد و سپاه فرستادن بسراو دشواری می داشت از اینرو چنین نیاده که او را پس بنوازش برام گردانند، بدینسان که دولت فرمانروایی قوتور را باز سپارد، بسا این شرط که دیگر بد کرداری نکند و آنچه از مردم برده و ربوده با آنان باز دهد، و اقبال السلطنه بیاینده که او این شرط را بکار بندد.

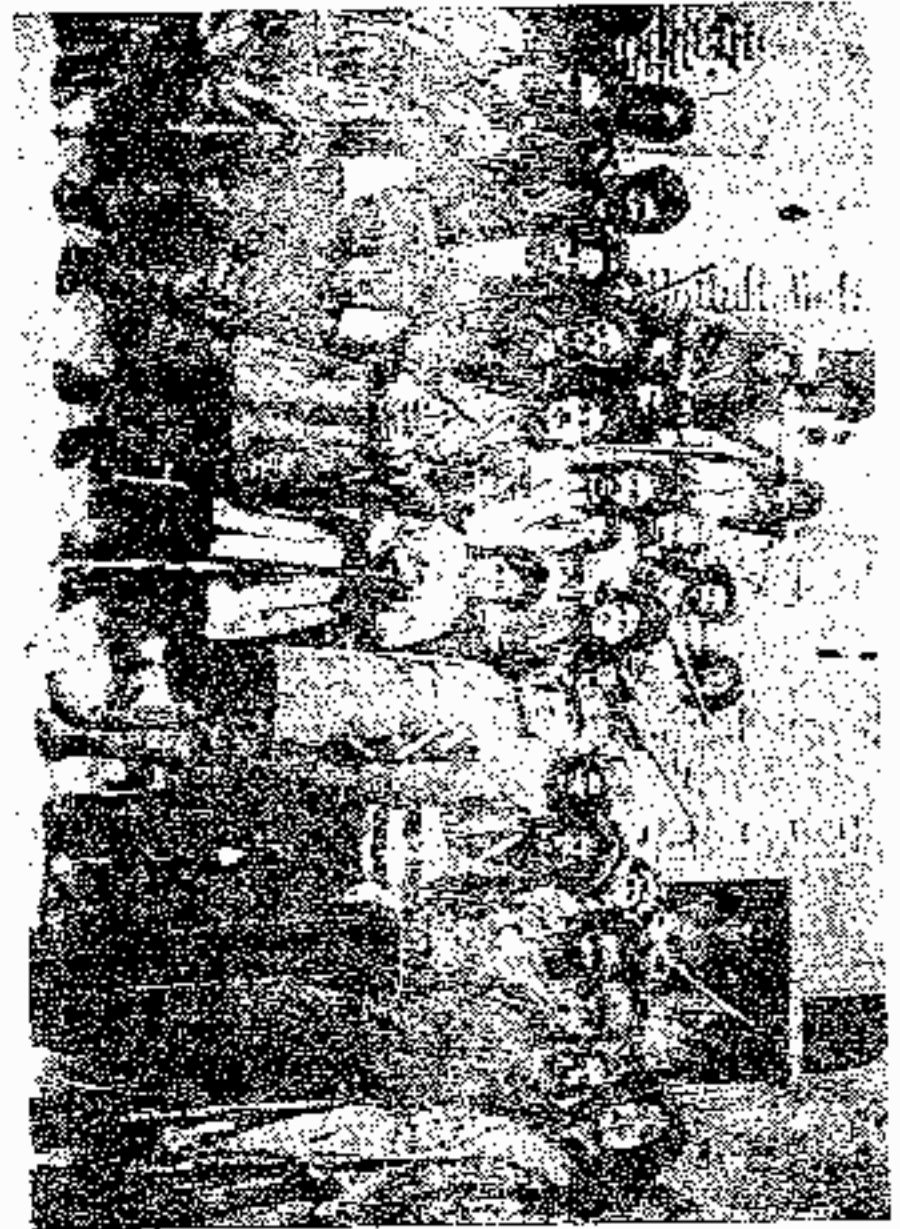
در میانه بیمان نامه ای نوشته شد و در دوسو دستبته نهادند، و اقبال السلطنه بسربازان رخت نو پوشانیده با دیگر دستگیران روانه گردانید، فرستادگان نیز چون کارهای خود را پایان رسانیده بودند آهنگ بازگشت بخوی و تبریز کردند.

بدینسان جنگ خویشان با اقبال السلطنه پایان رسید. چنانکه گفتیم ایمن يك خیزش دلیرانه ای از مجاهدان خوی بود که بر ابریری میرزا جعفر کردند و اگر تادیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز آزموه تر و دلیر تر میگردیدند، و این نمونه ایست که شورش ایران چه ژرفا می داشت. ولی افسوس که گرفتاری میرزا جعفر و کشته شدن او، و سپس نبرد معدرگی فرستادگان تبریز آنرا تا انجام گذاشت. تنها نتیجه که از آن بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا جعفر بود. از آنسوی چنانکه فرستادگان از جستجو بدست آوردند در جنگ سکمن آباد از کردان یکصد و هشت تن و از مجاهدان و همداستان ایشان پنجاه تن کمابیش کشته گردیده بودند.

در هنگامیکه فرستادگان در چورس و قراشیاة الدین با کردان **پاسخ اقبال السلطنه** در گفتگو می بودند، چون در تبریز در انجمن از آشفتنگی کارهای **به تلگراف فرمانفرما** خوی و بسته بودن بازار آنجا دلتنگی در میان میبود میرزا آقا اسپهانی که هنوز در تبریز می زیست و با آنکه بنمایندگی دارالشوری برگزیده شده بود بخواهش برخی مردم از رفتن باز می ایستاد خواستار شد که خود بخودی بیاید و بچاره آشفتنگی کوشد، و این بود همراه میرزا غفار زنوزی و میر یحیی مجاهد (دریان انجمن) روانه گردید، و چون هنگامی بخوی رسید که گفتگوی آشتی در چورس پیش رفته بود با کمی اندرون مردم را بیازکردن بازارها واداشت، و این يك هنری از او شمرده گردید و در تبریز هوادارانش پستایی پرداختند، و سپس میرزا آقا خودتنها روانه ماکو گردید که اقبال السلطنه را ببیند، و در این رفتن بود که چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال السلطنه پولی گرفت، و خواهیم دید که این کار و مسانند های آن مسایه رسوایی اوشد.

اقبال السلطنه از این پس آرام نشست و با انجمن تبریز فروتنی پیش گرفت که گاهی تلگراف یا نامه می نوشت. ولی از درون همچنان دشمن مشروطه میبود و خواهیم دید که

سال دیگر که جنگ میانه تبریز و محمد علیپهروزا میرفت او نیز سپاهی بسز سر این شهر فرستاد .
چنانکه نوشته ایم فرمانفرما همان روزهایی که به تبریز رسید تلگرافی باقیال - السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف در خوی مانده و باقیال السلطنه ترسیده بود



پ ۱۵۴

اسمعیل آقا (سیمکو)

(این دیگر در سالهای آخر زندگانی او برداشته شده)

فرستادگان پس از رسیدن بانجا تلگراف را نیز بوی فرستادند ، او يك پاسخ درازی داد که گناه را بگردن خوبیان انداخت و اینک در پایین آن تلگراف را می آوریم :
« حضور مبارک نواب مستطاب اشرف و الا شاهزاده اعظم فرما نظر ما سردار کل :
« روحی فداه تلگراف مبارک در سیم ماه عرف صدور یافته بود در نهم ماه زیارت گردیده ،
« مذمت و ملامت فرموده بودند که چرا تا حال احوالات و وضع این سرحدات را معروض :
« نکرده ام ، اولاً چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف و الا روحی فداه شخص بزرگ و
« و محترم و سردار کل مملکت آذربایجان تشریف فرما بنویسد چاکریک اظهار انسانی
« نکرده احوالات سرحد را عرض نکنم مگر از غرض تقصیل عرض شده است مخایره ،
« در انوقت و پستخانه ها را ضبط کرده اند دیگر از کجا بحضور مبارک برسد از آنوقت ،
« و که نواب مستطاب اشرف و الا روحی فداه از تهران خیابان حرکت مملکت آذربایجان ،
« فرموده اند تلگرافخانه و پستخانه ها توقیف است آنهم محض اینست ترانجامات چاکر ،
« و بجای لازم نرسد الحمد لله از سایه دولت و ملت تردد آمدنهای چاکر از همه جا ،
« و مطوع و مستوع بوده است دعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ ،
« طریقه مسدود کردن راه عراض مردم جایز نیست و تا به احوالات این سفجات از روی ،
« قاعده نیست که عرض خود و در عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند صین قدر صحت ،
« عرض از چاکران نکایت کرده اند همه را اهالی حوی کرده اند و شکایت هم مینمایند ،
« هیچیک از حرفهای آنان نه اصل دارد و نه فرع در حالیه دنیا با چاکر مدعی شد است جهت ،
« آنرا هم بشومیده ام که چرا مدعی گری میکنند و بچه جوت میخواهند ما کورا خراب ،
« نمایند اهالی خوی یکسال است بچاکران بیجیدگی دارند دست نمیکشند گاه به تمک - ،
« خوارگان رسد ساله معرک شده آبار غله و تنخواه که داشتیم دافون کرده گناه خود ،
« چاکران را بخارجه نمید نموده اند قلعه را محاصره کرده نزدیک بسود شمارهای ،
« دو بیست ساله را حواری و خوردمان و اهل و عیالها را اسیر نمایند کار نونی فراهم آمده ،
« بیاری خدا ممکن نکرده اند حالا چهار ماه است که چاکر معاودت بنا کو کرده از آن ،
« تاریخ تا حال بی قدون کشی است که بسر ما کومیکشند اگر سکوت نمایم خیابان و دال ،
« و عیال می رود و املاک کلیه مخروبه میشود به تمام دفاع می آیم آنوقت هم طرف سؤا ،
« و جواب عیشوم آیا دو بیست سال است خدمت کرده حالا یاخی دولت بوده ایم یا اینکه ،
« بشهر های همسایه مدینه و ضرر زده ایم بچه سبب سرباز و توب و اهالی را بسز ،
« چاکران می آورند چنانکه در آخر وقت يك اردو بسحال سکون آباد یکن را بمحال ،
« و چایباره که علاقجات هر دو محال که تملق بچاکران صحت حرکت داده اند آنکه از روی ،
« محال چهار پاره است قتل و غارت نموده اند سهل است بیکسر سید معتبری در ما کوه ،
« بوده در آن دهات اقامت داشت او را کشته اند حالا از طایفه آن بانصد نظر جمع شده ،
« و میخواهند بخوی رفته انتقام خود را بردارند بیک درجه جنگ گیری نموده ام تا اینکه ،

« مراتب بحضور مبارک عرض شود آنکه احوالات سکون آباد است با آبادیهای ایل و
 « میلان ریخته بعد از قتل و غارت زیاد سی نفر مرد پانزده نفر از زنان اکراد خارج از
 « قاعده مسئول کرده اند در صورتیکه اهالی عمال کسی را با نظورها بکنند بعد ناچار
 « مانده بمقام دفاع برآمده دعوی سخت کرده شکست یافته داده تمام اهالی اردو را
 « گرفتار نموده آنکه سیاره فراجہ داغ و سرباز است رهائی داده و اهالی را ول نموده
 « محض بجهت نمونه یکصد وس و پنج نفر از سرباز صاحب منصب پسر حاجی حیدرخان
 « پسر لطفعلی خان از این قبیلها گرفته الآن حاضر تر و شاعر معین تر از این گذشته
 « اگر آنها تخلی با دارو ماگو نموده اند آنها مقررند هر گاه چاکران بخاک خوی و
 « تجاوز نموده ایم چاکران مقرر است هیئت محترمه که مأمور شده اند مالیه آمده اند
 « تحقیقات بجهت نمایند آنها هم برای العین دیده که اردوی خوی در کدام خاک بوده
 « اند مثل مشهور است خودشان مینند خودشان گریه میکنند بیاری خدا و از سایه مبارک
 « و چاکران از این قبول آمده هیچ ملاحظه ندارد در نیم ساعت خوی را نیست هم میکنم مساکت
 « هم مینمایم بالکلیه از یاد فراموش نمایند از یکطرف ملاحظه دولت را دارم از یکطرف هم
 « در نزد ملت چاکران را بدنام میکنند زیاده از این اغتشاش نمی شود که اینها مینمایند چاکران
 « سهل است در داخله خودشان چرا اینطورها می نمایند اینها هم خائن دولتند هم خائن ملت خیانت
 « که بدولت نموده اند ایست که تمام تورخانه و توپخانه دولت را داغون نموده اند تلگرافخانه
 « پستخانه را ضبط کرده اند و باین سرحد سه دولت اغتشاش افکنده اند خیانت که
 « دولت دارند ایست که محبت علماء و سادات و فقراء ملت را بقتل میرساند مال
 « مردم را مال الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بیقاعده گپهای آنها را
 « باین شکل دولت برای العین دیده باز با آنها تمبیه کرده مؤاخذه نمیرمایند در مقابل
 « آنها هیچ مقصود و غرضی ندارم که چاکر منتم و سلامت وارد مینمایند ایست
 « بخلاف کار باید تمبیه شود و اگر نباشد زیاد میکنند از این حرکتی (۴) دارم دولت
 « یا مستبیرین ملت چرا از ایران صرف نظر کردد اند اجامر و اوپاش را ول کرده
 « از پیر ملت (۴) اگر مانع نباشند که پسر از این مینمایند اینها اگر برای مشروطه است
 « مشروطه چنین امی شود و کسی هم بمشروطه مانع نیست و الا مقصود مخروبه شدن
 « ماگو این خانواده است عرجا چاکران برود بسزدگ خودتان (۵) بیسی اطاعتی
 « نمینمایم دو کلمه دستخط مبارک مرحمت فرمایند چاکران با عموم بدولت
 « روس و عثمانی کوچ نمائیم آنها هم بیایند از تازه اینجا را آباد نمایند و اگر
 « دجاره دیگر نیست استدعاست بزودی تکلیف چاکران را منحصر فرمایند امر مقرر
 « شده بود جهت اصلاح میان ماگو و خوی معین بوده اند اگر چه اهالی خوی میانگی
 « گزاف چاکران خسارت زده اند و معجزا بر حسب امر مطاعه چاکران حاضر است
 « هیئت محترم شرحی نوشته محل ملاقات را خواسته بودند که معین نموده ام که طرفین



پ ۱۴۶

کامران سرزا بادون دیگر

(آنکه در دست چپ او ایستاده آقا بالاخان مردار افغان است)

« حاضر شده اصلاح شود همین قدر عست چاکران بیدی هیچوقت راضی نیستیم و
 « طالب خیر هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند (مرتضی قلی)
 « دو این میان کشا کش مرزی با عثمانی رنگه دیگری بخود میگرفت

دنباله کشا کش مرزی

« پس از شکست مجدداً تسلیم در بیرون ارومی (که داستان آنرا
 « نوشتیم) دیگر کسی بجلو گیری بر نمیخواست و این بود عثمانیان
 « هر زمان آبادی دیگری را میگرفتند و گردان ارتاراج دست بر نمیداشتند . انجمن ارومی
 « برای داخواهی میکرد و تلگراف بنویس و تیران میفرستاد و انجمن و فرماندهان قشار

بدارالشوری میآورند. ولی نتیجه‌ای دیده نمیشد. زیرا دولت پروایی نمی نمود و هر زمان نوبت دروغی دیگری میداد. بفرمانفرما گفته بودند از تهران لشکری خوانند فرستاد که همراه لشکری که از آذربایجان برای نگهداری مرز و سرکوب کردن رود، ولی نشانی از آن لشکر دیده نمیشد. در مجلس بارها سخن میراندند و تندبیا مینمودند لیکن سودی نمیداد و دربار همچنان خونریزی نشان میداد.

شگفتی آنکه میرزا رضا خان ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول گفتاری یک روزنامه روس فرستاده داستان را از ریشه دروغ می‌شرد و چنین گفت: « آنچه در این باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته و پراکنده میگرداند. » (۱) با آنکه در این هنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز از پیشامد سخن میراندند و از آنسوی، کمیته انقادی و ترقی و آزادخواهان عثمانی از یاری و بیاتنامه « بدارالشوری و انجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خود را بیاد گرانه ستوده بپزاری مینمودند. یا اینحال ارفع الدوله پیشامد را نمی پذیرفت و به پرده کشی میکوشید.

این رفتار سفیر ایران دلیل دیگر است که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبدالحمید سازش میبوده. عبدالحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادخواهی را در عثمانی نیرومند تر گرداند از همدردی و همدستی با محمدعلیمیرزا باز نمی‌استاد و این فشارهای مرزی بآن عنوان میبود. یکروز نامه فرانسه ای در مس سندی بدست آورده چنین میگفت که عبدالحمید نامه‌ای بمحمدعلیمیرزا نوشته که او را بیادشاری در برابر آزادخواهان دلیر تر گرداند، و چون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه‌ای ترجمه کرده بچاپ رسانیدند دربار با وزارت خارجه پیوستگی برخواست، و این دلیل است که آن نوشته بیجا نمی‌بود.

از آنسوی، چنانکه در برخی روزنامه‌ها نیز نوشته شده، در زمان عبدالحمید عثمانی یک اقرار سیاسی در دست دولت نیرومند آلمان میبود، و چون این دولت از پیمان روس و انگلیس دریاره ایران که گفتگوش از دیر گاهی در میان می بود خرسندی نمیداشت، بنام هم‌چشمی چنین میخواست که او نیز در کارهای ایران دست دارد، و از اینرو عثمانی را برزشکنی وامیداشت. میباید گفت: در این پیشامد عبدالحمید و محمد علی و دولت آلمان هر سه بهره‌مند میبودند.

از همینجا دولتهای روس و انگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگان ایشان در استانبول و تهران یا دولتهای عثمانی و ایران گفتگو می‌کردند، و همانا در سایه گفتگوهای ایشان بود که دولت عثمانی از زور آزمایی در گذشته خرسندی داد که داستان با گفت و شنید و رسیدگی پایان یابد، و روز سی‌ام شوریور (۱۳ شعبان) بود که وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی داد که در نتیجه کوشش وزارت خارجه و میانجیگری

(۱) جلسه‌ایست که حلقه‌مئین تهران از یک روزنامه روسی ترجمه کرده.

نمایندگان روس و انگلیس چنین نهاده شد که عثمانیان سیاحتیان خود را از خاک ایران پس کشند و بکشاکش و دو سخنی که در میان می‌بود در کمپودولی یا بودن نمایندگان روس و انگلیس رسیدگی شود. نمایندگان از این آگاهی خرسندی نمودند. دولت محتشم السلطنه را پس نمایندگی در آن کمپسیون تا عزم گردانید، و او نخست پذیرفت و سپس باز ایستاد و بار دیگر پذیرفت و سرانجام در آغاز غای ایشان ماه از طهران روانه گردید. عثمانیان نیز ظاهر پاشا نامی را بر نمایندگی فرستادند.

چنانکه گفتیم این زمان در عثمانی نیز دسته‌ای بنام « انقادی و ترقی: » یا آزادخواهی میکوشیدند و این همان دسته است که مشروطه را در آن کشور بنیاد نهاد. در این هنگام بیشتری از سران ایشان از خاک عثمانی گریخته و در اروپا میزیستند و کمیته دسته که سررشته را در دست مبادشت در یاریس برپا میبود، و چون این سرزشکنی از عبدالحمید دیده شد آزادخواهان عثمانی، چه بنام همدردی و چه بنام همسایگی، بهر اداری از ایران برخاستند و کمیته « بیاتنامه‌ای » بر زبان ترکی برئی دارالشوری و انجمن تبریز فرستاد که آنها نیز پاسخ دادند، و چون نیازی بآوردن متن آن بیاتنامه و بیاتهایش نیست در اینجا نمی‌آوریم. لیکن خواهیم دید که همین آزادخواهان عثمانی در جنگهای آزادخواهان با محمدعلیمیرزا نیز همدستی با ایرانیان کردند و یکدسته از ایشان بخوبی پیاری آزادی خواهان درآمدند.

در همان آغازهای ایان ماه در تهران کابینه نیز دیگر گردید. چنانکه گفتیم کابینه مشیرالسلطنه کابینه کار آمدی نمی‌بود و در نزد مجلس آبرو و ارجی نمیداشت، و چون این کابینه بکار پرداخت چند روزی نگذشت که کار کندان وزارت خارجه از سعدالدوله تا خرسندی نمودند و به ایستادگی و با فشاری برخاستند، و چون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس در دربار و دیگر جاها بیدگوییها از مشروطه و دارالشوری پرداخته و بدینسان دلجای آزادخواهان را آزرده گردانیده بود کسی به پشتیبانی از او برخاست و شاه او را برداشته علان السلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانید که مجلس نیز آنرا پذیرفت.

پس اینحال کابینه ارج و آبرویی نداشت، و دانسته نیست چه شد که آنان بکنار رفتند و محمدعلیمیرزا ناصرالملک را سردزیری برگزید که او نیز وزیرانی را برگزیده روز شنبه سوم ایان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد و بدینسان بشناسانید:

ناصرالملک رئیس الوزرا و وزیر مالیه، آصف الدوله وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر خارجه، مستیع‌الدوله وزیر علوم و اوقاف و فتواید عامه، مخبر السلطنه وزیر عدلیه، مؤتمن‌الملک وزیر تجارت، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ.

نمایندگان خرسندی نمودند و چون ناصرالملک در اروپا درس خوانده بود و در آنروز ها بیک اروپا دیده ارج هیچ‌آوردند چه رسد به یک درس خوانده در آنجا، از اینرو ارجشدهش می شمارند، و در این هنگام نیز جز پاسداری ننمودند. یک کار شکفت وزیر

گردانیدن آصف الدوله بود زیرا اینمرد همانست که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه، مجلس با فشاری گزیده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستار گردید، سپس بعنوان فرزند دختران قوچانی او را با دیگران بیازپرس و داورى کشیدند که مجلس پروای بسیاری بدان مینمود و بارها در نشست گفتگوی آنرا بمیان میآورد، تا آنجا که چون گرایشی از فرمانفرما وزیر عدلیه بآصف الدوله نمودار گردید در مجلس تقبیراده با او برخاست کرد. چنین کسی اکنون بنام يك وزیر قانونی بمجلس شناسانیده میشود. از این شگفتنر آنکه نمایندگان هیچیک زبان بایراد باز نکرد (همانا بیاس جایگاه ناصر- الملک). تنها روزنامه آدمیت که میرزا عبدالمطلب یزدی مینوشت يك گفتار درازی در این باره بچاپ رسانید این نمونه دیگری از مستی مجلسی میباشد.



۱۴۷۷

احمد میرزا ولیعزیز

از هنگامیکه اتابك كشته گردید چنانکه گفتیم درباریان بتوس برخی نیرنگها که افتاده از دشمنی بامشروطه می پریشانند. خود محمد علی میرزا نیز شناخته گردید همان رفتار را مینمود، و چنانکه خواهیم دید بمجلس نیز آمد، لیکن در همانحال در ماه ایان برخی نیرنگها سرزده داشته شد آن نماینها جز رویدکاری نیست، و چون ترمیکه از کشته شدن اتابك در دلهاشان پدید آمده بود کمتر گردیده باز در پی دشمنی با آزادیخواهان میباشد. یکی از نیرنگها این بود که کسانی از درباریان، از اقبالی الدوله و وزیر مخصوص و ناصر السلطنه، وسید السلطنه و معاذ الدوله و دیگران، به پیروی از شیوه آزادیخواهان، انجمنی بنام انجمن قنوت

بنیاد نهادند که خواستشان جز گوشن بزبان مشروطه نمی بود، و مرتضوی نماینده مجلسی که در نتیجه يك گشاکشی بازتوزیان (برسرملک) رنجیده بود، و میرزا جواد ناطق که این زمان در تهران مہریت را و نیز از مشروطه خواهی دل سیری مینمود با آنان پیوستند، و همانا خواست اینان نبرد با آزادیخواهان و سرانگیختن مردم بکشاکش ترك و فارس میباشد، و چون بدخواهستان از گام نخست پدیدار بود و روزنامهها (از جمله المشرق و روح- القدس) به بد نویسی از آنان برخاستند، در تهران این زمان انجمن های بسیاری می بود و اینها هر کدام نمایندهای برگزیده بيش انجمن مرکزی بر پا میکردند. در این انجمن نماینده انجمن آنان را نپذیرفتند، و چون بیشتر آنان از تبریز میبودند، انجمن آذربایجان، که آذربایجانیان بر پا کرده بودند، و خود يك بنیاد نیرومندی میباشد، جلوگیری از کارهای آنان برخاسته تلگراف باین راهبرمز فرستاد:

«انجمن ایالتی ملی آذربایجان این اوقات در طهران بعضی از نیرنگها بخيال و تأسیس انجمنی موسوم به قنوت از اشخاصی معلوم الحال بتحریک تأسیس شده لازم بود، و که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسسين را که «مقاخر الملک و حاجی محمد تقی سراف و امثال آنها است عرضه داریم و انجمنهایی که «خواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن را نپذیرفته اند، و اگر تلگراف یا لایحه ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسسين آن انجمن و مقصود و آنها را چنانکه اطلاع دارید مستحضروا خیالات آنها مطلع باشند.»

در همان روزها یکداستان دیگری رخ داد، و آن اینکه سید علی یزدی که از ملایان بنام و مرده دار تهران میباشد و بدربار بستگی می داشت که برای دعا خواندن و مانتد آن بنزد محمد علی میرزا میرفت و درباریان پولهای بزرگی باو میروسانیدند روز شنبه دهم ایان (۲۵ رمضان) در مسجد شیخ عبدالحسین بسیر رفت و آشکاره بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداخت و از تقبیراده و مستشار الدوله و دیگران نامبرده کافرشان، خوانند، و از عباس آقا نامی برده جایگاه او را در طبقه عظم جهنم نشان داد، و چون روح انقدس کار عباس آقا را هم ارجح ضریت علی، در جنگ خندق ستوده بود از نیز یادی کرد و کافر نامید، چون طلب های مدرسه شیخ عبدالحسین در پای منبر، و جهواداری و نگهداری آماده میبودند کسی پاسخی نتوانست، و بدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند، چون بیم میرفت که نیکار سید علی آقا دو تیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس بجلو گیری برخاست و بشهریانی دستور داد از مسجد رفتن او جلوگیری و بدینسان داستان پایان پذیرفت.

چنانکه روح القدس و جلال المشرق نوشتند این کار نیز با انگیزش انجمن قنوت و بدبختیانی دربار میباشد. زیرا سید علی آقا بستگی نزدیک بدربار و درباریان میداشت و با یونهای

درباریان خانه وزندگانی خوش بسجیده بود .

از اینجا انجمن قنوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش آفرین بوده و آن جایگاه و آبرو در میان آزادیخواهان میداشت در شمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روز ها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پسا در میان دانشمندان و یا دو سید در همه جا همگامی نموده ، و سپس دانشان مدرسه حاجی ابوالحسن معمار و کشفه شدن سید عبدالحمید در سر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، از نیز بر کشفه در منبرها از مشروطه بد میگفت و بسید جمال واعظ و دیگران نکوهش درین نمیداشت . بلکه نامهای طباطبایی و بهبهانی را نیز با بدی میبرد . بدینسان او نیز از بدخواهان آزادی شمرده گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمیدانستند و دلیستگی بآن نمیداشتند ، و برخی از آنان نیز از روی هوس بآن کار برخواستند . بودند ، و از اینرو در این هنگام دلگیری از آن نموده باز میگشتند و این یاریها و دشمنی آغاز میکردند . درباره حاجی شیخ محمد و مانند گان او نوشته ایم که مشروطه را جز بمعنی « رواج شریعت نیگرفتند و نتیجه آنرا جز گریه باز خودشان نمی شمارند ، و اکنون که وارونه آن را مبدیدند ناگزیر باز میگشتند و مردم چنین می گفتند: دماغیدانستیم متصور این لامذعبان چیست ، یا میگفتند : و آن مشروطه که ما میخواستیم این نیست . بایضا و طبیعیا داخل شدند و نمیگزاردند .

بهر حال این کارها مبرماند که محمد علی میرزا و درباریان دست از دشمنی بر نداشته اند و در نهان همچنان بد خواهند . از اینرو آزادیخواهان دوباره اندوهناک گردیدند ، و آن امید ها که بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت . چنانکه گفته ایم این یکی از خامبیای تیرانیان می بود که بجای آنکه دست ای بدهند و نیروی پدید آورند و پرس درباریان کوبند میخواستند که باز بان خواهی و لایه ، و یا از راه پند و اندرز به مشروطه خواهان وادارند ، و چون نومیث میشدند آنزمان هم بقالب و زاری میپرداختند و یا زیان بدشنام و بدگویی باز میکردند . چنانکه در عصاره روز ها که این تیرنگی از دربار نمودار گردید روزنامه روح القدس یک گفتار بیادگانه ای نوشت که روی سخن را با محمد علی میرزا میداشت ، گفتاری که هیچ سودی بمشروطه خواهان نداشت ولی بیای خون نویسنده اش (سلطان العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس از بیرون آمدن آن گفتار روزنامه را بستند ، و وزیر علوم در دادگاه دادخواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان العلماء به دادگاه خوانده شد و چون بمحمد علی میرزا عنوان « قصابی » داده بود دلینش پرسیده گردید ، سلطان العلماء ایراد گرفت که میبایست « دیشک منصفه » بخوانید ، و باین بیان گردنکشی از پاسخ کرد و در نتیجه آن رسیدگی انجام نیافت .

سپس نیز که پس از دو ماه روزنامه اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت و بمحمد علی میرزا بدگویی درین نوشت . این بود در پیشامد بمباردهان مجلس که سلطان العلماء نیز یکی



پندگ
شکل السلطان

از گرفتار شدگان بود در باغشاه او را حرش شکجه میکردند و سپس نیز با نیاز فرستادند که در آنجا بیچاشنی انداختند و بدیخت باسختی بدو زدگی گفت . بهر حال چون آن گفتار عنوان تاریخی پیدا کرده همه اشرا اینجا میآوریم .

این گفتار در شماره ۱۲ آن روزنامه که پنجاه و چهارم آبان (۲۹ رمضان) بیرون آمد ، زیر عنوان « نطق قوی » یا « افتاد » لاریس چاپ رسیده بدینسان :

د مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد نصیحتی که در از خیر سلطنت باشد ،
 ، اینکش در این مملکت یک شاه پرست پیدا میشد چند کلمه بدخواهی در روح القدس ،
 و پادشاه داد خواهم میرساند ، ما را نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن ،
 و حمایت هم وطنان بجان بکشیم و از حرف حق گفتن چشم نهوشیم میان رعیت و بنده ،
 و فرقی است اطاعت شیوات نفسانی بر بنده لازم است نه بر رعیت زیرا که رعیت بنده نیست ،
 و آزاد است بلکه با خود شاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پادشاه
 داشته باشد در صورتیکه شاه هم بوظیفه شباتی و پاسبانی خود عمل کند (گوسفند ،
 و از برای چوپان نیست) (بلکه چوپان برای خدمت اوست) رقابت سلاطین با یکدیگر ،
 و جهت توسعه مملکت و رفاهیت رعیت است رعیت را برای آسایش و زندگی دینی دو چیز است ،
 (یکی مال و دیگری جان) سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ ،
 و این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراخته داشتند و رعیت را در سایه خود آسوده ،
 و میداشتند چون و ادای حق را که ملت باشد از سر دشمنان حفظ میکردند (بطل الله ،
 و قسی الارض) شدند - سلاطین لاحق هم پیروی و تاسی پادشاه کردند و از مملکت ،
 و رعیت خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و پاج ده خود نمودند ،
 و چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین بر این گفته گواهد است - هر پادشاه ،
 و که از وظیفه خود کوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند خسرو پرویز ،
 و شاه سلطان حسین صفوی - پس ملت در همه قرون را از من در پرست امن و امان بکمال ،
 و راحتی مینمودند پاسبانان با کمال جد و جهد حمایت و حفظ آنها را می کردند - این ،
 و شیوه مرضیه و جبهه همت تمام سلاطین بود تا عهد سلطنت قاجاری شاه و محمد شاه در ،
 و زمان پادشاهی این دو تاجدار هم اگر چه پاره ای سدمات و نظمات بصلت رسید و قطعه ای از ،
 و دامن عزیزان بیاد فنا داده شد باز تا اندازه ای ملت راحت بودند جان و مالشان تا ،
 و حدی محفوظ بود - دور سلطنت که بنام اندین شاه رسید وری برگشت ستاره ،
 و بدبختی ملت طالع شد جماعت تن پرور پست فطرت بی شرف معاون قوه باطنی سلطان ،
 و شدند ردالت ذاتی ظاهر ساختند دست تمدنی بودائع پروردگار گشودند جان و مال ،
 و ملت مظلومه را قسمت کردند - ابتدا جهت تحصیل پارک و کالسه که و مبل اطاق ،
 و مثل دزدان اموال ملت را ببارت بردند و قلمه بضمه خانمان رعیت را با جانب فروختند ،
 و تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت ببارت رفت (سگ و خرس ،
 و خوک) معوایی خریدند شد عاقبت سلطان المستبدین بارئیس الخاقین گرفتار آه ،
 و ملت مظلومه شد هر دو هدف گلوله و من پرست غیبی گشتند - شاه نیک فطرت و ،
 و صبر اعظم نیکو سجیت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را پیادگار نهادند (تعرف ،
 و الاشیاء باضداد ها) این دو شاه و دو صدر اعظم آثار خیریه و شریه بسوء خاتم و ،
 و حسن عاقبت سر مشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند - چون سلطنت به ،

و اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر از یک جانی برای ملت باقی نمانده است ،
 و در این عهد دست بجان ملت زده شد - یکطرف اقبالی سلطنت بحکم مرکزی مشغول ،
 و ریختن خون ملت شد - پت سمع عثمانی تحریک شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت ،
 و ملت را اسیر و چقدر از ملت رانند کرد - یکجانب وزیر نظام مأمور قتال و اغتشاش ،
 و خراسان میشود - از طرف دیگر جهان شاه خان از ملهران بزنجان رفته اهل زنجان ،
 و را قطعه قطعه نمود - تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار ،
 و سگان و گرگان خارجه میشود - از هر گوشه در زمیندی و از هر کنار آه مستندی ،
 و پند است لیلای تواراً مشغول دعا گوئی این دوره سلطنت هستند .

د آه دل مظلوم بسوعان ماند گرخود نبرد برنده را نیز کند ،

و خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم باز کرده نظری بدولت ،
 و خورد و یاقی دولتیا بنفائی - آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و نذل خود خارج شده مشغول ،
 و قضایی گشتند - یا تمام عمل عالم مثل ملت بخت برگشته ایران اسیر ظلم و شهوت ،
 و نفسانی پادشاه خود هستند - ندانم چه باعث شده که تمام ممالک روی آبادی و وسعت ،
 و خاک و از دیار نفوسند جز ایران که هر سال و ماه قطعه ای از خاکش قسمت دیگران ،
 و نقوش مملعه گرگان و آبارش مبدل بخرابی میشود - کدام پادشاه مستبد ،
 و جهة استبداد و خود سروری سر و تاج روی استبداد خود نگاه داشت - یا ،
 و کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعالی درجه شایسته و امپراطوری ،
 و تربیت آیا بنبر آزو - بله مشروطیت امپراطور زاین بر امپراطور مستبد روس غالب شد - ،
 و یا بجز فائده مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشک دول مستبده گردید ،
 و ندانم اعلیحضرت ما تصور چه فایده و خیال چه نتیجه از مشروطیت سر بچان و رعیت ،
 و دست در گریبان شده است - مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هر دو بنده پادشاه حقیقی ،
 و هستند (ان اکرمکم عند الله اتقاکم)

د دادگر آسمان که داد پشه داد داد که تا خاکیان رهند ز بیداد ،

د مگر نصیبده که هیچ سلطانی یا رعیت نمی تواند طرف شود چرا که د پدایش ،
 (فوق ایندیجیم)

د گردنهد داد خلق دادگر خاک دادگر آسمان بگیرد از او داد ،

د مگر ممکن نیست که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیرا که ،
 (ان الله عزیز ذوالنقام)

د در شب سر قتل و تاراج داشت سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت ،

د مگر یقین نکرده که از خون فدائی نصره (۴۱) فدائی بزرگتر برای بزرگتر ،
 د از کار آن فدائی تولید شده و منتظر تمام حجت است - منتظر و فراست سلطانی باید ،
 د قه پند و درنگ نموده باشد که با ماران و افسران ظاهر خوش خط و خال و باطن پر زهر ،

د قتال باز کردن جایز نباشد و خلوت کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملک
 د و نمایندگان اجانب صلاح نیست زیرا که دزد بازار آشفته میخواد و بیگانه منقلب
 د خویش میطلبند. البته فیمیده است رعیت را از رعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی
 د نیست بلکه ذلتشان مبدل بمرت می شود اما با تسلط اجانب سلطنتی برای شاه باقی
 د نماند (کوس لمن الملکی به بوق قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل میشود



ب ۱۴۹

سیدعلی آقا یزدی

د اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب و خاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار
 د است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت تنگ و غار است - جمعیت ملت
 د باعث حفظ سلطنت این خانواده است والا باغ مشروطیت که از دوماه قبل آب نیاشانیده

د بینهایت تشنه شده وقت آنست که بتوسط باغبانان فدائی غیبی شاداب و سیراب شده
 د گلنیا و ریاحین در باغ مشروطیت شکفته شود - یا طیب حاذق غیبی عضو شقاقلیس را
 د قطع کنه تا باقی اعضا از آن مرض سالم به ابد همان به از گفتن لب به بندم باین دوریابی
 د اکتفا نمایم

ظالم دستم همیشه لات آمده است رخ رفته پیاده با ثبات آمده است
 مشروخه طلب با سب و بیست سوار چون کشته وزیر شاه مات آمده است

در همان روزها مجلس يك كار بزرگی را با تمام رسانید ، و آن
 آمدن **عصمتعلی** اینک بودجه کشور را که ، کمیسیون مالی ، از ششماه باز بان
عیرزا به مجلس آغاز کرده و بنازگی بیایان رسانیده و مجلس آورده بود بر است
 داشت ، و در این بودجه برای نخستین بار در وقت دولت پادر آمدن
 یکمان گردانیده شده بود .

چنانکه گفتایم در سالهای پیش ، در آمد دولت با نژده کرور و در رفتش بیست و یک کرور
 نیم میبود که عرساله شش کرور ، نیم کم میآمد که میراست جای آنرا باووم گرفتن
 پر گردانند ، مجلس خواستار میبود که با این کمی چاره اندیشیده شود که دیگر نیازی بوا
 نیفتد ، و کمیسیون خواست مجلس را بکار بست از چهار راه از در فتهای سالانه هشت کرور
 کم گردانید بدینسان ،

۱) سالانه بی گزافی که شاهزادگان و دیگران می گرفتند از عری یکی اندکی کاست ، مثلا
 شام السلطنه ۱۱۵ ، وظل السلطان ۷۵ ، و نایب السلطنه ۴۹ هزار تومان در می یافتند و همچنین
 دیگران کمیسیون بهریکی ۱۲ هزار تومان سالانه نهاد .

۲) فرمانروایان در هر شهرستانی که میبودند مالیات صد سال پیش آنجا را بدولت
 میپرداختند ولی خودشان چند برابر آنرا از مردم می گرفتند ، کمیسیون دست آنان را کوتاه
 ساختند چنین نهاد که آنچه از مردم گرفته میشود بدولت برسد .

۳) تبول را بر انداخت که در جای دیگری روشن گردانیده ایم .

۴) بسیاری از دوباریان و نیرومندان جوو گندمی را که میبایست بنام مالیات بدولت
 پردازند نپرداختند پولش را از روی براهی صد سال پیش میپرداختند ، کمیسیون چنین نهاد
 که خود جنس را بپردازند .

گذشته از این راه بیست و هشتاد هزار تومان نیز از دریافتی دربار کم کرد . زیرا
 از هشتصد هزار تومان پول و اند گزافی جنس که دربار سالانه می گرفت هشتاد هزار تومان
 آن برای در رفت دستگاه و تهیه میبود که در توریز نشستی ، و چون اکنون ولیعهد در
 تهران در نزد پدر خود عیونست کمیسیون دیگر انگیزه ای برای پرداختن آن پول نمیدید
 دوست و چهل هزار تومان صرف حبیب مضرالدین شاه با بنتر گویم ، برای پول برانیهای
 او میبود و کمیسیون اکنون چایی برای آن پول برانی نمیدید . شصت هزار تومان

برای ساختن و سیجیدن دخلت میبود که کمسیون آنرا نیز قزونی میدانست.

کمسیون این پوئهار کم گردانیده برای دربارتها یک کزور یا پانصد هزار تومان سالانه نهاد که سی هزار تومان از آن خود شاه و بازمانه از آن کارداران و بستگان دربار باشد. گذشته از جنسی که همچنان بایستی داده شود.

محمد علی میرزا در آرزوها باین کار مجلس ایرادی نگرفت و ناخرسندی هم ننمود. ولی خواهیم دید که سپس که میخواست بار دیگر بامجلس بفرود پردازد، همین را بهانه کرد و سالانه کارکنان شترخانه و هندو قخانه و قاطرخانه و فراشان و دیگر کارداران کوچک را نپرداخت، و آنان را بدشمنی با مجلس برانگیخت. بجز حال روزیکشنبه هفدهم ایان (۳ شوال) که نوشته کمسیون در مجلس خوانده شد نمایندگان اندک گفتگویی در پیرامون آن کرده با خشنودی برآست داشتند. رئیس الوزراه و دیگران نیز خشنودی نمودند.

در همان روزها گفتگو از آمدن محمد علی میرزا بمجلس مبرفت. چنانکه گفتیم از زمان گفته شدن اتابک شاه نیز رفتار خود را دیگر کرده از نبرد آشکار دست برداشته بود و برای خشنودی آزادخواهان در آرزوی آمدن بمجلس میبود، و روز نوزدهم ایان را برای این کار برگزیده بودند. مجلس به برک و ساز مبرداخت که پذیرایی با شکوه باشد و یک دطاق نمرت، در جلو بیمارستان بسته میشد. چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس و آزادخواهان تهران باینگونه رویه کاریها ارج بسیار میدادند، و هر زمان که از شاه یا از درباریان يك چنین گزایشی میدیدند خود را قریب داده از درون دل شاد میشدند.

روز دوشنبه نوزدهم ایان (۵ شوال) چنانکه نهاده بودند نخست وزیران و دیگران بمجلس آمدند و سپس ظل السلطان و ولیمون و خویشان دیگر شاه رسیدند. سپس خود شاه در کالسکه رویانی نشسته آهنگ مجلس کرد. در راه مردم گاهی آواز به دهنه باد و درمی آوردند. بدینسان بدو مجلس رسید. نمایندگان و وزیران پیشوا کردند، و چون بمجلس درآمد پس از پذیرایی نخست ناصرالملک سیاستمدای از سوی شاه و سپس حاجی میرزا فاضل پاسخی از سوی مجلس خوانند. پس از حمله آنها، شاه چون پس از تاجگذاری بمجلس نیامده و این نخستین بار آمدن او میبود. چنانکه نهاده شده بود سوگند دبستان بمشروطه خورد که تمام هم خود را صرف حفظ استقلال ایران نموده... قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقرر سلطنت کند. و نسبت بدینسان پایان یافته شاه باز گردید. ولی خواهیم دید که چگونه او این پیمان و سوگند را شکست، بلکه باید گفت: این پیمان و سوگند جز برای قریب نمی بود و دلی از آن گاهی نمیداشت.

دو تیرگی در میان تبریز و ایان

در اینجا باز یادآوری بجان بر میگردیم: در آنجا نیز داستانهای در کار بود. عثمان ایان در مرد روز بروز جلوتر می آمدند و کردان همچنان با شوب و تاراج می پرداختند. با صد آهنگ محتشم السلطنه از تهران، ایان در کار خود می بودند. حاجی محمدخان مراغه ای سردار مقدوک حکمران ساوجبلاغ میبود بفرمانفرما تلگراف کرده توبه میداد که کردان را و قسمی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود، ولی خواهیم دید که با چه رسوایی از ساوجبلاغ بگریخت.

در این هنگام در شهر تبریز دو تیرگی و مشروطه و استبداد، نیرو یافته می سرسید و رویه کشاکش بخود میگرفت. چنانکه گفته ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه دشمنی نمودند انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه رو گردانیدند، و کم کم کینه آنرا در دل گرفتند و در اینجا و آنجا زیان بدگویی گشادند. ایان عنوانی جز اینکه: مشروطه خواهان نامذہبند، نمی داشتند، و حرفقاری را که از ایشان میدیدند، زاست و دروغ، دلیل نامذہبی، ایان میگرفتند، و چون در این میان مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیده بی پروایی بیشتر می نمودند، و برخی از آنان خود کسان بیباکی می بودند، از سر و رفته رفته بشماره بدخواهان مشروطه می افزود تا آنجا که يك دو تیرگی سرسای گردید.

مردم کینه تیز بدو بخش شده، چه بسا که پدر یا پس، و برادر یا برادر دشمنی می نمودند. در بازار که دکانداران بهلو پهلوی هم بسر میبردند همگی دو تیره گردیده، چه بسا که در یکدکان کشاکش مشروطه و استبداد بر پا می گردید. می باید بگویم که کارها بنادانی رسائیده بکاردارهای نکوچیده ای بر میخاستند. این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون يك پسر قری در کارشان پدید می آمد جمله دستبندین زنجیل حاضر است، را بروی مقوایی یا چالواری نوشته از جلو دکانها می آویختند (۱). در چراغها دانه های زنجیل را از گوشه های درشها آویزان میگردانیدند و با بشفایی از زنجیل پر کرده در جلو دکانها می گزاردند، خواهیم دید که سپس هم بدخواهان مشروطه این رفتار را با مشروطه خواهان کردند.

تبریز در این هنگام يك سر بازارخانه بیشتر میمانست تا بيك شهر. زیرا در هر کوی روی برشته عزارتن و دو عزارتن تنگجی مشق دیده پیدا میشد که اگر کشاکش و دو تیرگی با آن رسیدی بایستی بجای زنجیل دانه های گلوله را بروی یکدیگر کشند و کار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد.

از آنسوی پیش از زمان مشروطه در شهرهای ایران گروهی بدنام و نومی، و مستعبدیه (۱) در تبریز نوشته را «دره دن» خوانند، و چون بکنان مردم در میان درد دل زنجیل است از اینرو، اگر کسی رنگ برد و یا خشمناک گردید میگویند: زنجیل لارفت شده.

خوانده میشدند، که یکدسته خودش و گردنکشی می‌بودند. ایشان بخود کامگی سر فرو نیاورده آزادی خود را نگه میداشتند، و می‌باید گفت: نیک و بد باهم می‌بودند، زیرا بسیاری از آنان مردان غیرتمندی می‌بودند که بیداد کتخدایان و قراشاشیان را بر تافته آزادگی و گردن‌افرازی را بی‌بهای جان خریدار میشدند. اینست بدنگرمی زور و دلیری خود بکند خدا و فراتشایی سر فرو نیاورده جداسر و آزاد می‌زیستند، و چه بسا که بایرون



ب ۱۵۰

عارف فردوسی (یکی از آزادیخواهان تهران
(این تصویر در سالهای دیرتر در تبریز برداشته شده)

کند خدا و حکمران زد و خورد کرده از آنان کشته و از شهر گریزان می‌گردیدند، و همچون شیران و پلنگان در کوه و بیابان گردیده یا زور بازو خوراک بدست آورده زندگی بسر می‌بردند. لیکن برخی هم از به‌نهادی باین‌راه درآمده زور و توانایی خود را در مردم - آزادی بکار می‌بردند. اینست نیکو و بد توأم می‌بودند که همگی را نتوان ستود و نتوان نکوهید. ولی این نیکی در همگی آنان بود که از مرگ ترسیدند.

در تبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده‌اند و کسانی از آنان نامی پیدا کرده‌اند. یکی از آنان حاجی الملیار است که در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه می‌زیسته و خود مرد بی‌آزار و غیرتمندی می‌بود. یکی از داستانهای او اینست که رجیعی نامدار و غه‌ای از تهران به تبریز آمده که بسیار بیدادگری و چیرگی مینموده و همیشه زبانش بدشنام بازمی‌بوده. حاجی الملیار روز روشن با داره او که در یکی از دالان های بازار می‌بوده رفته و با قه او را می‌کشد و خود را بیرون می‌اندازد. این داستان در تبریز هنوز بر سر زبانهاست و آن دالان بنام «دالان قاتلی دالان» (دالان خون‌آلود) خوانده میشود. دیگری از آنان و حلاج اغلی، بوده که دو یا سه برادر می‌بوده‌اند و در زمان والیگری امیر نظام گروسی تا دیر گاهی بدولت گردنکشی کرده و گریزان در پیرامون های شهر می‌زیسته‌اند و والی دست با آنان نمی‌داخته است. داستان آنان نیز در تبریز شناخته و نام «حلاج اغلی» بر سر زبانها می‌بود. اگر کسی بدبگری چیرگی نشان میداد آندیگری پاسخ داده میگفت: «حلاج اغلی نیستی که من از تو بشرم».

دیگری از آنان سزارخان می‌بود که پیش از مشروطه سالهای گریزان بوده و با دوست گردنکشی‌ها کرده ولی سپس از آنرا باز گشته در شهر با خرید و فروش اسب زندگی می‌کرد. و اکنون یکی از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت. دیگری نایب محمد در اعراب می‌بود که همگی او را به نیکی می‌شناختند و پاس می‌داشتند دیگری کلام دوانگر اغلی و حسن کیاپز در کوی دوجی می‌بودند که بسیار دلیر و نام، و خود با سزارخان همچشمی و دشمنی می‌داشتند. دیگری عباس و دوست در کوی حکم‌سوار که هر دو از شاگردان سزارخان می‌بودند که یکسفر با او، گریزان و گردنکشان، از کوه و بیابان تا بمشهد رفته و باز گردیده بودند، و ایشان هم اکنون از آنرا باز گشته و در شهر با دسترنج خود زندگی بسر می‌بردند. همچنین در قراملک واسکو و دیگر جاها از این لوتیان فراوان می‌بودند.

پیش از زمان مشروطه که در میان کویهای تبریز همچشمی رواج می‌داشت و هر کویی خود را جدا میگرفت، این لوتیان نیز در آن همچشمیها یا در میان می‌داشتند و خود بازار گرمی برای کالاهایشان پیدا میکردند. ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت و این لوتیان نیز در کنار ماندند و خواه ناخواه بخاموشی گسراییدند. بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان در آمدند و از عوا داران مشروطه شدند. لیکن

این زمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه و انخواستن آن بهمان آمده بود بیسم آن میرفت که بار دیگر میدان برای همهجملههای لوتیان باز شود، و چون این زمان کینه بیشتر میبود تاگزیر کار بجنگه و خونریزی انجامد.

این بیسم جای خود را گرفت و همهجمله کویها که از میان رفته بود در این هنگام از راه دیگری باز گردید. چگونگی آنکه میر - هاشم دوجینی که از زمانیکه از تهران بازگشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی مینمود و بانجمن و دیگر تشنهها میآمد این روزها باز از در بدخواهی و بد رفتاری در آمده در کوی خود انجمنی بنام «اسلامیه» بنیاد نهاد، و این تشبهش آن گردید که دوجی که يك کوی بسیار بزرگ و نیرومندی میبود از دیگر کویها جدا گردیده با آنها بهمشجعی و دشمنی پرداخت. و سرخاب که در پهلوی آنست بسوی وی گرایید. بدینسان يك دوتیرگی آشکاری در شهر پدید آمد.

دستاورز میر هاشم، چنانکه از نام اسلامیه پیداست هواداری از دین میبود. مشروطه خواهان را دلامذهب خوانده مردم را دشمنی یا آفتان بر می انگیزد. اما انگیزه

این کار: چنین گفته میشد که میر هاشم میخواست که نمایندگان انجمن ایالتی که این زمان بر گزیده میشدند، بدلخواه او باشند که جز خودش و عهدستانش بر گزیده نشوند، و چون آزادیخواهان ارجحی باین در خواست او نمیگزاردند، ناچار رنجیده شده بدشمنی



ب ۱۵۱

حاجی میرزا آقا بلفوری

(عقد پیکره در نهای دیرتر برداشته شده)

میکوشید. لیکن چنانکه سپس دانسته شد يك انگیزه بزرگتر دیگری در میان میبود. چگونگی اینکه محمد علی میرزا که این زمان باز نقشه ای برای بر انداختن مجلس میکشید همیشه در تبریز نیز آشوب و نا بسامانی باشد که آزادیخواهان سرگرم و گسرنثار گردیده نتوانند بتهران باوری نمایند، و برای اینکه میر هاشم را بر گزیده و با دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شانس میبود پول برایش فرستاده بود. صفا از آغازهای ایان ماه بود که میر هاشم بکار پرداخت. چنانکه گفتیم در دوجی لوتیان بنامی میبودند، و ایان بنام همهجمله دوجی و امیر خیز، و همچنین بنام دوتیرگی

شبهی و متشروع. با ستارخان که لوتی گوی امیر خیز و خود شیخی میبود: کینه و دشمنی دیرینی میداشتند، و چون ستارخان این زمان در میان مجاهدان و آزادیخواهان می بود، میر هاشم باسانی توانست لوتیان دوجی را بدشمنی با مشروطه خواهان بر انگیزد. آفتان خود در آرزوی چنین انگیزندهای میزیستند و چون در این هنگام پاسخده سامان و ایمنی نصیر آزادیخواهان میبودند ایان برای بهم زدن آماده گردیدند.

صفا این درس از توران داده شده بود که اگر نوازند بیستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار و زیان رسانند که بهانه بدست دولت روس دهند. محمد علی میرزا در دشمنی با مشروطه تا آن اندازه باعینفرده که از جداسری کشور این چشم میپوشید. میرحاج باوه بد رفتاری از این لوتیان دیده، وحش و روز شنبه بیست و چهارم ایان (۶ شوال) یکداستان شگ آلودی رخ داد. چگونگی آنکه کافم دواتگرافلی با سه تن از لوتیان دیگر دوجی در جلو منازلهای مجدالملک با تیانه تیر اندازیهایی کردند و اکبروف نام آموزگار دبستان روسی را کتک زده زخمی کردند. این آگاهی چون بکونسول روس رسید، بی آنکه پرسش در آن پاره از والیکری با از انجمن کند و یا يك آگاهی دهد، در زمان یا بیست و پنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون ساخت و بسنور به بستگان روس فرستاد که هر کسی تفنگ و افزار خود را برداشته بیرون آید.

خواستش پدید آوردن جنگی در میان تبریزیان و بستگان روس میبود. از اینرو چون بچلو منازلهای مجدالملک رسید از درشک پاپین جسته دستور داد فراتها فشنگ متفنگها گزارد و آماده شلیک ایستادند، و خود زبان باز کرده دشنام بسیار بنام ایران و اسلام بیرون ریخت. اگر کسی پاسخی دادی کار بخونریزیها کشیدی. ولی تبریزیان چون خواست روسها را میدانستند همگی خاموش ایستادند در آن میان تاجر باشی روسی رسیده کونسول را با زبان باز گردانید.

این داستان يك مهربانند که روسها در پی بیانه جویی میباشند و بیروان میر هاشم نیز میکوشند که بیانه بدست آفتان بدهند. کونسول پس از آن در رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوجی را میخواست گرفته باو سپارند. انجمن بقرهاتقرما فشار میآورد که سامان و ایمنی را در شهر استوارتر گردانند و بستکاران را دنیا کرده بکیش رساند که بیانه روسها برده شود. ولی فرماتقرما بکاری در این زمینه نمی پرداخت.

این نخستین میوه بدخواهیهای میر هاشم و مردم دوجی بود. از همین روزها دو تیرگی در تبریز رویه دشمنی بخود گرفت و از هر سو کوششهایی آغاز یافت. دسته های مجاهدان دوجی و سرخاب که میبودند و تاکنون همگامی با دیگر مجاهدان مینمودند از این پس جدا گردیده از تفنگچیان میر هاشم شفره شدند. چند روز پس از این یکداستان دیگری رخ داد، و آن اینکه گروهی از سید و

ملاز دیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینک در شهر اجمعی نسبت بهیاهوی برخاستند و بازارها نیز بسته گردید. دانسته نبود از کجا سرچشمه میگرفتند ولی دانسته بود که خواستنان پدید آوردن آشوب میباشد. آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلیر میگرددانید که بزبان آن کوششهایی کنند. هرچه بود انجمن و سران آزادی یابیان نهاده جلو گرفتند و بازارها باز گردید.

چنانکه گفته ایم از چندی باز نماینده گان برای انجمن ایالتی از روی قانون برگزیده میشد. این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۲۰ شوال) انجام گرفت که کسان پساین برگزیده شدند:

اجلال الملک ، بصیر السلطنه ، مؤتمن عمایون ، افتخارالاطباء ، حاجی امین التجار ، میرزا علی اکبر ، معین الرعایا ، حاجی مهدی کوزه کنانی ، حاجی محمد حسین ساعنماز ، حاجی رحیم بابکچی ، حاجی میرزا ابوالحسن انگلی (۱)

این کسان چنانکه از نامهاشان پیداست چند تنشان بازرگان و پوزمانده از درباریان و یا از ملایان میبودند ، و این میرساند که یا همه جنبش و تکان در تبریز هنوز هم بنام و لقب ارج میگزارده اند. از اینسوی حاجی میرزا ابوالحسن انگلی همسره حاجی میرزا حسن و امام جمعه میبود ، و در این هنگام برگزیدن او نماینده گی در انجمن نفعدهای از نیر و مندی بدخواهان مشروطه شمرده میشد. چنانکه گفتیم بدخواهان مشروطه در این زمان چیرگی نشان میدادند. در همان روزها در تبریز گذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام «انجمن سادات» برپا شده بود که بیای در روزنامه «الایض» بجای میرسانید و خود را می نمود. این انجمن نیز روزمره بدخواه مشروطه میبود.

در این هنگام در ساوجبلاغ یکدستان شگفتی رخ داد که فرمانفرما آهنگ فرمانفرما ناگزیر شده خود آهنگ آنجا کرد. چگونگی اینکه حاجی محمد خان سردار مقتدر مرافقه ای که فرمانروای ساوجبلاغ میبود ، و در تلگرافهای خود فرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را و قسمتی تهیه نماید که چشم جهانپایان روشن شود ، روز چهارشنبه نوزدهم آذرماه (۵ ذی قعدة) ناگهان شهر را با توپخانه و قورخانه بگردان سرکش گزارده و خود با بستگانش بیرون آمد ، و همانا این رفتار را با دستور شاه کرد. زیرا صدخان چنانکه او را خواهیم شناخت ا یکسر در نما و نانوای نمی بود و در کارها تا میتوانست پا میفشرد. پس این زبونی در برابر یکدسته کرد جز بدخواه نتوانستی بود. از آنسوی همین صد خان چون پس از این رفتار بنهران آمد محمد علی میرزا از بازپرسی نکرد و بکیفوی برخواست. بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب «شجاع الدوله» بساو داده پس تبریز فرستاد.

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی از آنان بدست نیامده.

چون این رفتار پست از صد خان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده در فتن عثمانی را در آنجا برافراشتند ، و در شهر دست بناراج گشاده بازارگانان تبریزی و دیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند.

همانشب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده پا تهران گفتگوها نموده چنین پیشنهاد کرد که نخود آهنگ ساوجبلاغ کند. از شاه و از مجلس پاسخها باورسید ، و این بود که فردا هر اندازه از سوار و سرباز که در دسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید. از تهران نیز نویدها میرسید که قزاق و سرباز روانه گردانند و از یابوری باز نایستند.

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید و همگی بر آن شدند که با فرمانفرما همراه گردیده تا ساوجبلاغ بروند ، و چون گمان دیگری نمی بردند با دلخواه

و آرزو بآبادگی پرداختند. انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هر راه بکوشش میپرداخت و فرمانفرما پشتیبانی در بیغ نمیگفت عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید. ولی بهسراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان را باز گردانید. با اینحال دسته هایی تا سر درود همسراهی نمودند ، و چون فرمانفرما نا خرسندی مینمود از آنجا باز گشتند. نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تا آنجا همراه میبودند باز گردیدند.

در کتاب «تلوای تبریز» مینویسد که خواست فرمانفرما از این رفتن آن میبود



که قورخانه و اغزارهای جنگه را از تبریز بیرون برد که در دسترس آزادبخواهان نماند . میگوید شش هزار تفنگ و پنج کروور فشنگ و چهار توپ همراه برده دوست و هشتاد هزار تومان پول ، بنام این لشکر کشی ، از انجمن گرفت و این برای آن کرد که انجمن تویست بیاند .

این سخن با جانفشانی هایی که از فرمافرما در ساوجبلاغ دیده شد (و ما آنها را خواهم نوشت) فی سار ، دلی از نیرنگ بازیهای محمد علی میرزا دور نمی باشد . بویژه چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار يك نقشه توی را برای بر انداختن مشروطه میکشید و از آنسو تویدهایی که بفرما فرما بنام فرستادن قزاق و لشکر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نیست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتاد تن سوار خود را از قزاقه داغ بفرمان خواست . بیگمان محمد علی میرزا جز بر انداختن مشروطه نمی کوشید و بداستان ساوجبلاغ اندک از جی نمیکزاشت . ایست پتانی توان پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . درباره فرما فرما هم میتوان گفت که آن جانفشانها را بنام نگهداری آبروی خود میکرد بهر حال چنانکه خواهیم دید فرما فرما با همه کوشش و جانفشانی چندان کاری نتوانست . و بیشتر قورخانه و اغزار را که برده بود پس از چند ماه باز گردانید که بدست دوچیان و هواداران شاه افتاد و این خود دلیل دیگری بر راستی سخن و بولوی تبریز و میباشد . چند روز پس از بیرون رفتن فرما فرما بود که از تهران آگاهی های اندوه انگیزی ، درباره آشوب میدان توپخانه ، رسیدن گرفت و آزادبخواهان تبریز بیک کار بسیار خردمندان ای برخاستند و محمد علی میرزا را در جای خود نشاندند ، و ما چون اینها را جداگانه خواهیم نوشت در اینجا بان نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سید محمد ابوالنبا می باشد که در همان روزها رخداد . چنانکه نوشته ایم ابوالنبا یکی از پیشگامان آزادبخواهی و خود از کوشندگان در آن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه بیست و نهمین روزنامه عدالت و را مینوشت . پس در زمان مشروطه نیز از کوشش باز نایستاده ، از چندین باز ، بیست و نهمین حاجی میرزا آقا یلوری روزنامه مجاهده را بنیاد گزارده بود که از روزنامه های آبرومند تبریز شمرده میشد .

در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان و مکتوب از نجف و نوشته شد که چون بدگویی از سردکانم یزدی کرده او را و این ملجم سیرت می شناسید مایه آشوبی در میان مردم گردید .

چنانکه نوشته ایم سید یزدی در رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندانی شمرده میشدی و گروهی انبوه از ایرانیان از مقلدان او میبودند . داستان و تقلید ، را نوشته ایم . اندکی پیش از مشروطه مجتهدان دیگری که میبودند ، از شیخ حقانی و

فاضل شریانی ، در گذشته و این سه تن جای آنان را گرفته بودند که انبوه ایرانیان تقلید به آنان میداشتند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند و حاجی شیخ پروای خشکه دینداران نموده پیوادی از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان



پ ۱۵۳

نایب حسین کاشی با پیروانش

(این بیکره در سالهای دیرتر برداشته شد)

آنان نیز برگشته ازسید یزدی پیروی می نمودند . از اینرو خواهندگان اوبسیار فراوان میبودند ، واز اینروچون آن شماره مجاعده بیرون آمد ، ایشان رجش سختی نشان دادند . گفته میشود کسانی چون آنرا شنیده آمد با دو دست بر خود کوفته اند . این نمونه ای از دلپستگی مردم بجهتهدان نجف میبود . برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار نفییدند و بسیاری از آنانکه در میان دینداری و آزادی خواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده بدشمنان ایشان پیوستند .

گناه سیده حمد بسیار بزرگی شمرده میشود . انجمن نوینی که گفتم برخی از نمایندگان چندانی که مبیایست دلپستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند ، و یکی از آنان انگلی میبود که خود از ملایان ومجتهدان شمرده میشد ، ایشان چه بنام دلجویی از مردم و چه از راه قیم و باور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیاء نشان دادند ، و با آنکه آشوب تهران در میان ، و سران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینرا کنار نگذاشته سست کاری نمودند . انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سرا پا زشتگویی از ابوالضیاء میبود ، و در روزنامه انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیاء را بانجمن آورده با بودن انگلی و دیگران بیازپرس پرداختند ، و با دستور انگلی پاعایش را بظک بسته چوب زدند ، وپایین دزرقاری پس نکرده دستور دارند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که در زمان خود کامگی ندیده بود در زمان آزادی دید .

این سخن از آقای بلورست که ابوالضیاء را پس از چوب خوردن من بخانه خود آوردم و باو دلداری داده بتوازش پرداختم ، و چون چند تن از سواران شاهسون را بر گمارده بودند که او را از شهر بیرون برند من دانستم که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود ، چون نام او را ببیدی شنیدم ، بیگمان در راه او را خواهند کشت . از اینرو شبانه ابوالضیاء را از شهر گریز آمیزم و بدست شاهسونان ندادم .